

155
P. Cal. e

Cal. Cal.
155

فهرست مضامین کتاب ظهیر الانشا	
صفحه	مضمون
۱	مضمون مقدمه بر کتاب ظهیر الانشا
۲	بیان سبب تالیف کتاب ظهیر الانشا
۳	بیان سبب و وجه که این کتاب چه مصلحت در فارسی نوشته شد
۴	بیان مزید اهتمام و کوشش مولف در بیان مکرر و اشاعت عسایم
۵	بیان صورت تشریح و بیان سبب تالیف کتاب
۶	بیان کلیت کتاب با اجمال طایفه ملاحظه نام کتاب
۷	بیان مصلحت و ترجمه تدریس فارسی بر اردو و خصوصاً درین دیار پسند
۸	الفه
۹	بیان طریق تحصیل استعداد اردو و بیان نکته دیگر که نمیدانم ضرور است
۱۰	الفه
۱۱	بیان طریق تحصیل استعداد اردو و بیان نکته دیگر که نمیدانم ضرور است
۱۲	الفه
۱۳	بیان طریق تحصیل استعداد اردو و بیان نکته دیگر که نمیدانم ضرور است
۱۴	الفه
۱۵	بیان طریق تحصیل استعداد اردو و بیان نکته دیگر که نمیدانم ضرور است
۱۶	الفه
۱۷	بیان طریق تحصیل استعداد اردو و بیان نکته دیگر که نمیدانم ضرور است
۱۸	الفه
۱۹	بیان طریق تحصیل استعداد اردو و بیان نکته دیگر که نمیدانم ضرور است

مضمون	صفحه	مضمون	صفحه
بیان صنایع بختیاری لفظی از جواب الخطاب و سزاوار	۳۶	نقل عذر داشت از طرف شاهزاده محمد بکر بجواب تفسیر عالمگیر	۵۹
بیان و حال		ایضا	۴۱
بیان لطافت مضمون انشای معنوی در تفسیر	۳۸	ایضا	۴۲
اندکی از عبارت مضمون خط که رئیس مجاز است	۳۹		
تمام مملکت را بر هم زد			
بیان دحل بودن سلطان وقت در چنان مسوده مخرب سلطنت	۴۰	نقل تخریر تحفه عالمگیر بنام امیر تیمور تا تفسیر انشای معنوی	۶۳
بیان لفظ غلط که بر مقام خودش بر لفظ صحیح راجع می آید	۴۱	بیان تخریب تاثیر و فوائد انشای معنوی	۶۵
بعضی اشعار مهمل غلط که بر مقام خودش بر اشعار صحیح غالب تر آمد	۴۳	تخریر تفسیر انشای معنوی و بیان قبلی مجاز است	۶۶
تفسیر انشای لطیفه برجسته	۴۴	نقل تخریر طیر در تفسیر انشای لفظی جواب تخریر نواب شرف الدوله و نظر علی خان بهادر	۶۸
لطیفه برجسته بر لعل فی البدیهه از مجموعه کلام الی در حالت نماز	۴۵		
نقل تخریر مولف تفسیر انشای لفظی معنوی بصفت ترصیح بر عایت مقام و طبع مکتوب با بیه	۴۶	مضمون انشای معنوی که در ضمن توجیه قصیدی لوح پادشاه مجازی خود توجیه نامه تفسیر بر آمد	۴۹
نقل قصه دیگر از مولف بر عایت فهم و ادراک مکتوب با بیه در مقام تفسیر	۴۹	بیان اصل سخن فائده تاثیر انشای معنوی	۷۱
حکایت مجمل در تفسیر انشای معنوی استراک معنی و لایق	۵۰	نقل تخریر انشا و املائی است و قلم خاص حضرت سلطان عالم باقی و تارک عالم فانی	۷۲
نقل خطاب انشای معنوی نواب محمد الی در بهادر	۵۳		
استراک معنی از انرا			
نقل تخریر بدست و قلم او رنگ زیب عالمگیر	۵۵	نقل سطرهای چند از عنوان و ضد استراک معنی	۷۳
در تفسیر انشای معنوی		نقل عذر داشت تالی به نسبت بخت از لفظ	۷۵
		دلیلم فور و در تفسیر انشای لفظی	
		ایضا	۷۶
		ایضا	۷۷
		نقل عذر داشت در تفسیر انشای لفظی و تالی	۷۸
ایضا لطیفه الساک و التالی	۵۷	بیان	
نقل تخریر بدست و قلم خاص عالمگیر که شاهزاده محمد بکر تفسیر انشای معنوی	۵۸	بیان قول به در صفت انشای لفظی معنوی که با بیه میباید راست نماید	۸۰

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۸۱	بیان نقشه اووه و تقریب آن با نقشه قیامت	۱۰۵	بیان صفت و تاثیراتشای که در کتاب است
۸۲	ایضا	۱۰۶	ایضا
۸۳	بیان مضمون بابوی تفسیر این بخش دیده و وجود گذشته	۱۰۷	بیان بعضی لطائف و صنایع انشای نظمی و معنوی و نظائر آن
۸۵	بیان سرپای پیریزوان قیصر باغ در مقام	۱۰۸	نقل سنده در مقام نظیر انشای اصطلاحی
۸۶	نظیر انشای نظمی	۱۰۹	ذکر صنایع لغت خان عالی و اعتراض او بر سعدی علیه الرحمه و جواب از تفسیر
۸۷	بیان سرپای دیگر پیریزوان قیصر باغ	۱۱۰	بیان ترک علم وزیر اعظم نواب محمدالدوله سادر
۸۸	بیان موجودیت و تحریر معنی در مقام نظیر	۱۱۱	ایضا
۸۹	بیان انشای نظری سلطان عالمی در بابی تفسیر	۱۱۲	تفسیر سخن بیان قواعد و قواعد زبان اردو
۹۰	بیان بابی تفسیر این بقدرانی محسن اسلم و پرورشات حکام وقت	۱۱۳	ایضا
۹۱	اصل سخن در بیان حسن قبح و ایهیت انشا	۱۱۴	بیان ابتدای اصل بنیاد و واج زبان اردو
۹۲	ایضا	۱۱۵	بیان وجه و سبب نقل معمول زبان عربی و فارسی در اردو
۹۳	بیان نظیر انشای معنوی بر خود گذشته	۱۱۶	در صفت و وسعت و آسانی زبان اردو
۹۴	در باب تر و کات ملکه آفاق	۱۱۷	در افرط و تقریب و کسر و انگس زبان اردو
۹۵	نقل مسوده بقلم مولف در باب شیخ علم مجتهد	۱۱۸	ایضا
۹۶	ایضا	۱۱۹	ایضا
۹۷	ایضا	۱۲۰	ایضا
۹۸	ایضا	۱۲۱	ذکر انشای یکی از طرف تفسیر الدین میرزا پادشاه
۹۹	بیان نظیر دیگر انشای معنوی در مقام فقر و فنا	۱۲۲	اداره بحیثیت شهنشاه انگلستان نوشته شده بود
۱۰۰	نقل تری مسوده بقلم مولف در جواب از بنیاد	۱۲۳	صفت انشای معنوی در زبان اردو
۱۰۱	ایضا	۱۲۴	بیان چه تری بین انشای زبان فارسی
۱۰۲	ایضا	۱۲۵	نقل مدحی از عماد دین کار که صدر الصدور بود در تفسیر انشای نظمی معنوی
۱۰۳	ایضا	۱۲۶	جواب از نظیر تفسیر انشای نظمی معنوی و کلمات جانی
۱۰۴	ایضا	۱۲۷	تفسیر خط تحریرت که هر جا در کار و ناماگر بر سر است بنظم و تفسیر از تفسیر
۱۰۵	ایضا	۱۲۸	ایضا

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۲۹	قطعه منظومه بقیام تعزیت بطیر انشای	۱۲۵	ایضاً
	مضمون و سلاست بیانی از طبعییر	۱۲۶	ایضاً
۱۳۰	و بیان فائده و قاعده دیگر و طبعییر	۱۲۷	ایضاً
	مراج مکتوب الیه	۱۲۸	ایضاً
۱۳۱	بیان رعایت مزاج مکتوب الیه	۱۲۹	ایضاً
۱۳۲	ایضاً	۱۳۰	ایضاً
۱۳۳	صیغت تاریخ داخل حشد	۱۵۲	تمتة سخن کرمایه بنام و سبب ایفک کتاب طبعییر
	بیان صفت سلاست بیانی و نظائر آن		
۱۳۵	ایضاً	۱۵۳	نقل مکتوب الیه از بنییر کامل انشای
۱۳۶	نقل اکثر عنوان انشای طبعییر بصورت موزون		نقل و مضمون
۱۳۷	رسم خط در طهران	۱۵۵	ایضاً
۱۳۸	ایضاً		
۱۳۹	ایضاً	۱۵۶	نقل شعر مشهور از بدایای مکتوب الیه در حمد
۱۴۰	ایضاً		دقت و خط کتاب
۱۴۱	ایضاً	۱۵۸	ایضاً
۱۴۲	نقل عرضداشت منظومیه بنام پادشاه وقت		
	بر رعایت مزاج مکتوب الیه	۱۵۹	قول فصیح و بیان واقعی از جانب طبعییر
۱۴۳	مضمون در دفع و تحمل عذرها تقدم	۱۴۰	ایضاً
	نقل قطعه مراد السقیم برای	۱۴۱	ایضاً
	خیانت طبائع صاحببدکان		
۱۴۴	ایضاً	۱۴۲	قطعه نایح تالیف کتابی جوهر و ابر الکلام
		۱۴۳	طمانند کتاب



ASIATIC
SOCIETY

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِعَوْنِ الْمَلَائِكَةِ الْمُتَنَبِّئِينَ

طعیر الانشا

از طعیر نگاری بن مثنوی محمد مسعود مروی مثنوی قدیم سرکار شاه اووه در بیان معنی انشا بجا
خط کی از زبان ابوالشامی مثنوی صنعت بیان انشای قدرت الهی انشای حق تعالی مثنوی
دانشای کلمات تصوفی که در مثنوی و بدایع و تائید انشای مثنوی بود ان بجزیه خود معنی انشای
صنعت مثنوی و مثنوی طوائف و طوائف خود در مثنوی مثنوی تازه و معنی طوائف و مثنوی
انصافی مثنوی مثنوی انشای کلمات مثنوی انشای مثنوی مثنوی مثنوی مثنوی مثنوی
عبارت مثنوی مثنوی مثنوی مثنوی مثنوی مثنوی مثنوی مثنوی مثنوی مثنوی مثنوی
مثنوی مثنوی مثنوی مثنوی مثنوی مثنوی مثنوی مثنوی مثنوی مثنوی مثنوی
مثنوی مثنوی مثنوی مثنوی مثنوی مثنوی مثنوی مثنوی مثنوی مثنوی مثنوی
مثنوی مثنوی مثنوی مثنوی مثنوی مثنوی مثنوی مثنوی مثنوی مثنوی مثنوی
مثنوی مثنوی مثنوی مثنوی مثنوی مثنوی مثنوی مثنوی مثنوی مثنوی مثنوی

در مثنوی مثنوی مثنوی مثنوی مثنوی مثنوی مثنوی مثنوی مثنوی مثنوی



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي أنشأنا وأنشأكم وجعل لكم السمع والأبصار والأفئدة
 قليلاً ما تشكرون. چون الهام در آموخته است پس مع وصف بشری که از ازل
 تا ابد در ماضی و حال و استقبال از زبان کسی برآمده باشد یا برمی آید یا خواهد برآمد همه مستغرق در صانع
 حقیقی است زیرا که عالم غیب و شهادت نچه از ماسوی است بر صفات ذات اوست لا ادرم تمام کائنات از
 مخلوقات مصنوعات و نشأت همان منشی تقدیر است که میفرماید قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ
 لَيْسَ لَهَا مِنشَأٌ مِّنْهُ وَهُوَ مُبْتَدِئُ كُلِّ مَخْلُوقٍ مِّنْهُ صَفَاتِ
 که نخستین آید هر چه بود در جهان صنعت پروردگانه جلوه صانع بهین است در و آشکارا چشم گویا باشد
 دیده معنی بیار + برگ و خناب بنزد نظر و شیار به پرورد قی و فرست معرفت کردگار به از نیاست
 که میفرماید وَان مِّنْ شَيْءٍ إِلَّا أَعِندَ عِزِّهِ خِزْيَانٌ لِّكُلِّ شَيْءٍ عِندَهُ بِقَدْرٍ
 بچکد امشی مگر اینکه تسبیح و حمد خدا بر زبان حال میکند که گفته شد رباعی مستر او هر دو اینعام و غم طرد خوش
 هر شکر گویا چون بفرود روح و ملک هر زیوش مایه با قوت سلوات و ماتحت الارض با پیشگاه

کتاب حاصل معنی
 که در این کتاب
 در بیان معنی
 و در بیان معنی
 و در بیان معنی

سازمان
 SOCIETY
 این کتاب
 در بیان معنی
 و در بیان معنی
 و در بیان معنی

تسبیح خدا گوید و من جانم سوس بیجانان لله چو هر بی زبان بر حیوان مطلق تسبیح او زبان ناطق دارد
 کیفیت که این حیوان ناطق که چنین حکم ناطق برین ناطق است و تسبیح بچون یک قبل طلوع الشمس
 و قبل غروبها و من اناء اللیل اطراف النهار آدم بر جان سخن چون بواقعی است که صفت
 مصنوع صفت صانع است عموماً با اینهمه صفت انشا را خصصاً بجانب انشا خود تخصیص بخشید پس
 آتش انشاء تر شجر تمام سخن المنشون چون معنی لفظ انشا نو پیدا کردن را همین در عبارتی
 اقرید لیکن دو آری فریدن عالم است که جمیع مخلوقات و مختصات و اجزای اطلاق میوان کرد
 لاجرم فرق میان لوق انشا توان دید و تجدید ظاهر از مفهوم آیه قرانی جان استواء میشود که پیدا کردن عبارت
 از طالق است و ساختن صورت بخشیدن چیزی از دست خود را بلفظ جعلنا تعبیر نماید یا بجا آید
 از طبیعت نموده از عدم بوجود آوردن از عالم غیب ظهور شود جلوه ظهور بخشیدن از انشاء است بجا است این
 جهان بلفظ انشاء کن تعبیر میکند بلفظ خلقین نشا اولی و ثانی عبارت ازین دو است و در خلقت
 انسان هم بعد پیدا کردن ساختن صورت بخشیدن بلفظ انشاء تا کیس می بخشید که همین ترتیب میاید و گفته
 حَقَّقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَا لَافْطِنِي قَرَارًا مَكِينٍ كَمْ خَلَقْنَا الْبَيْطَةَ عَاقَةَ
 فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظًا مَا فَكَّرْنَا الْإِنطَامَ لَهَا ثُمَّ خَلَقْنَا الْإِنطَامَ لَهَا خَلَقْنَا
 اخرفقبارك الله احسن الخالقين پس از بجا معنی لفظ انشا توان رسید که از کجا است
 اگر در این صفت خلقت و انشاء عام است که بر تمام مخلوقات و منشآت علی العوالم اطلاق توان کرد
 که تخصیص برین تصریح نام نسبت بدات خاص انسان میفرماید هر چند صورت خلقت به نام نیز به ترتیب
 از مضغه گوشت و پوست و استخوان بتوالد و تناسل بوده است اگر قول اویم تخصیص از خاص انسان
 خصوصیت خدا را که هر دو کلام سوی قبیل مخلوقات است هر ای انسان انسان را بر می آورد که تفصیل این
 در از است این عباد بود بر تفریح تمام آن سخن بجا فرمود که کتاب طهیر السلام از خاندان سید مرتضی است
 معز و نوحش بر آورده اند آدم با سخن فیه که آنچه ارولی در روح و طبیعت خبر نامش انشاء است و بجهت
 توالد و تناسل از جسم پدر نامش ولد است پس در میان روح و ذوات هم توان تجدید در انشا و خالق

مطلوب تسبیح او زبان ناطق دارد
 تسبیح بچون یک قبل طلوع الشمس
 و قبل غروبها و من اناء اللیل
 اطراف النهار آدم بر جان سخن
 چون بواقعی است که صفت
 مصنوع صفت صانع است
 عموماً با اینهمه صفت
 انشا را خصصاً بجانب
 انشا خود تخصیص
 بخشید پس آتش
 انشاء تر شجر
 تمام سخن المنشون
 چون معنی لفظ
 انشا نو پیدا کردن
 را همین در عبارتی
 اقرید لیکن دو آری
 فریدن عالم است
 که جمیع مخلوقات
 و مختصات و اجزای
 اطلاق میوان کرد
 لاجرم فرق میان
 لوق انشا توان دید
 و تجدید ظاهر از
 مفهوم آیه قرانی
 جان استواء میشود
 که پیدا کردن عبارت
 از طالق است و
 ساختن صورت
 بخشیدن چیزی
 از دست خود را
 بلفظ جعلنا
 تعبیر نماید یا
 بجا آید از طبیعت
 نموده از عدم
 بوجود آوردن
 از عالم غیب
 ظهور شود
 جلوه ظهور
 بخشیدن از
 انشاء است
 بجا است این
 جهان بلفظ
 انشاء کن
 تعبیر میکند
 بلفظ خلقین
 نشا اولی و
 ثانی عبارت
 ازین دو است
 و در خلقت
 انسان هم
 بعد پیدا
 کردن
 ساختن
 صورت
 بخشیدن
 بلفظ
 انشاء تا
 کیس می
 بخشید
 که همین
 ترتیب
 میاید
 و گفته
 حَقَّقْنَا
 الْإِنْسَانَ
 مِنْ
 سُلَالَةٍ
 مِنْ
 طِينٍ
 ثُمَّ
 جَعَلْنَا
 لَافْطِنِي
 قَرَارًا
 مَكِينٍ
 كَمْ
 خَلَقْنَا
 الْبَيْطَةَ
 عَاقَةَ
 فَخَلَقْنَا
 الْعَلَقَةَ
 مُضْغَةً
 فَخَلَقْنَا
 الْمُضْغَةَ
 عِظًا
 مَا
 فَكَّرْنَا
 الْإِنطَامَ
 لَهَا
 ثُمَّ
 خَلَقْنَا
 الْإِنطَامَ
 لَهَا
 خَلَقْنَا
 اخرفقبارك
 الله
 احسن
 الخالقين
 پس
 از
 بجا
 معنی
 لفظ
 انشا
 توان
 رسید
 که
 از
 کجا
 است
 اگر
 در
 این
 صفت
 خلقت
 و
 انشاء
 عام
 است
 که
 بر
 تمام
 مخلوقات
 و
 منشآت
 علی
 العوالم
 اطلاق
 توان
 کرد
 که
 تخصیص
 برین
 تصریح
 نام
 نسبت
 بدات
 خاص
 انسان
 میفرماید
 هر
 چند
 صورت
 خلقت
 به
 نام
 نیز
 به
 ترتیب
 از
 مضغه
 گوشت
 و
 پوست
 و
 استخوان
 بتوالد
 و
 تناسل
 بوده
 است
 اگر
 قول
 اویم
 تخصیص
 از
 خاص
 انسان
 خصوصیت
 خدا
 را
 که
 هر
 دو
 کلام
 سوی
 قبیل
 مخلوقات
 است
 هر
 ای
 انسان
 انسان
 را
 بر
 می
 آورد
 که
 تفصیل
 این
 در
 از
 است
 این
 عباد
 بود
 بر
 تفریح
 تمام
 آن
 سخن
 بجا
 فرمود
 که
 کتاب
 طهیر
 السلام
 از
 خاندان
 سید
 مرتضی
 است
 معز
 و
 نوحش
 بر
 آورده
 اند
 آدم
 با
 سخن
 فیه
 که
 آنچه
 ارولی
 در
 روح
 و
 طبیعت
 خبر
 نامش
 انشاء
 است
 و
 بجهت
 توالد
 و
 تناسل
 از
 جسم
 پدر
 نامش
 ولد
 است
 پس
 در
 میان
 روح
 و
 ذوات
 هم
 توان
 تجدید
 در
 انشا
 و
 خالق

معین و شریک است و اینجا روح فرسانی و دماغ سوزیها و کار است گفته اند سه دل بسوزد مگر
 بدست آید که بر محک فاضل بود تمام عیار پس از علم و شرافت از طبع زاده باشد آنگاه است همگی از ناطق در کثرت
 بنا و خاکه سیدش را گردیده تعلیم صنعت خاص مخصوص نوع بشر بذات خاص خود نسبت میفرماید که
 میفرماید علم بالقلم الا انسان ما کالعلم این آیه نشان از تقاضای همی دست در عالم باطن و اظهار تعلیم
 آتسانی دست در عالم ظاهر هر چند هر حرکات و سکونات و افعال و صنایع و ایجادات نوع بشر از تقاضای تعلیم
 روحانی اوست مگر این صنعت خاص را که بر همه برتر و افضل است تخصیص بیان نموده هر گاه این تعلیم صنعت
 اقسام شایسته بنیات خاص و نسبت میفرماید و مکتبه صنعه کنونی که از اینجا است که در این صنعت خاص
 باید و وقت گوناگون سلف تا خلف هر سال بر وقت نوین تازه تبارزه ایجادات میشوند خصوصاً صناعات
 که با حاصل از کمال نوبت در گذرانید هاند که هر مرتبه ایجاد تازه بهتر از اول ظهور می آید و نیز
 از تعلیم خاص دست بر نموده است آری هر چند تعلیم این برود صنعت را بذات خاص و نسبت میفرماید
 مگر کار اول هر دو طبع این دانش است در صنعت لباس بوده است که آن کار اعضاء و جوارح بدن و
 در روح و الفرت بینهما ظاهر مگر آنکه بر تابلان بر گاه ایجاد صنعتی تازه میکنند تا البته ایجاد کردن کابل
 صرح آید این ایجاد اول که خاص کار اول است الفکا گویند بعد ایجاد اول که از جهان چیز را ساخته اند تا نیست
 بلکه صنعت است چون نوشتن مسوده و تصنیف در هر تحریر مرتبه کاربرد می افتد تا دوم اطلاق نشان است
 مسلم است که اسم با سمس است بعد از مسوده اول که از جهان نوشته نقل نویسی است نشان از اینجا است
 که در صنعت لباس فقط نسبت تعلیم بجانب و میفرماید ز فضل خود بخلاف تعلیم کتابت و نشان نسبت
 فعل هم بتواتر بجانب دش میفرماید که میفرماید قرآن الله که تیون و بر کردن اقام و ماسک کردن و هم
 خلقت لوح و قلم و محفوظ بودن تمام ساکنان و قالیگون در لوح محفوظ از صنعت کتابت کاتب قدرت میفرماید
 که در قلم و کتابت او بیرون نبوده است که میفرماید و کل صغیر و کبیر و مستطرف و هم تعلیم صنعت لباس
 مخصوص بنات خاص حضرت و اهل اسلام میفرماید و تعلیم صنعت کتابت علی العموم میفرماید میانیست که علم
 با کمال علم علی العموم است از اینجا توان دانست که اینها از تقاضای همی در عالم قدس و قلب بشر بصورت نظم و شرفا

حاصل فنون و صنایع
 برای تقاضای نوشتن
 بیادقت نوی از اینجا
 حاصل فنون و صنایع
 برای تقاضای نوشتن
 بیادقت نوی از اینجا
 حاصل فنون و صنایع
 برای تقاضای نوشتن
 بیادقت نوی از اینجا

اطلاق اشعار و تواتر شریفین که حسب تعلیم صده او از ناطقه بنامه تفسیرش اطلاق گردیدند بر حسب حکم و کلام

نعت نبی صلی الله علیه و آله صلوات الله علیهم معنی انشا و نکته باریک
در وجه تعلیم نکردن صنعت کتابت با حضرت صلی الله علیه و آله و سلم

از حیث بیگانه باریک توان رسید که تعلیم صناعت امر را به انسان بواسطه قلم علی سبیل التعلیم نسبت بذات
خودش فرمود که مخلوق بالقلوب علم الا انسان کلام تعلیم مگر آن غیر البشر باعث خلقت همه مخلوقات را
صلی الله علیه و سلم از پیشین نسبت به تعلیم عام جدا و مستثنی فرمود که فرمود ما خلقناه بیعینناک یعنی کتابت
نمیکنی تو ای محمد هست راست خود باری درین چه سر و چه نکته است اکنون بستر این نکته باریک مفهوم
معنی بکن الله فوق ایدیه غیر و مفاد معنی ما کرمیت ذر سمیت و لکن الله سحری توان
چون است او را دست خود کار او را کار خود بدین مراد است فرمود و نسبت کتابت بتواتر بجانب پیش
بتواتر میفرماید که تکتب ما اول ما و انا رهحیرتس اینجا جدا گانه نسبت تعلیم کتابت بجانب نمودن
گویا از خود جدا کرده با عوام الناس شریک کردن بود که خبر از وی میدهد درین توحید و دینی را بجا
که انا حمل بلا عینیم از همین تمام خبر میدهد کانه هو و کلا بک چه مرتبه و چه مقام است تفسیر این
سرمه از مفهوم معنی انا عرت بلا عین احملا بلا عینیم توان دانست که نه کفر است این
مگر فهم است مشکل حق در پرده انسان نهانست توفیق این نکته باریک در کتاب اللمعه مطبوعه مکرر اندکی
و واضح تر از آنکه این مینامه بر آورده اند در مقام موزن مقام آن نبوده است از ملاحظه آن بستر کار او
که حرفی از آداب شریعت بیرون نبوده است ازینجا است که در هر یک مواقع جدا گانه به نعت حبیب و
صلی الله علیه و آله و سلم کمتر اتهام میرود که خبر از اینست میدهد در حمد ذات او که همه سوی عالمی نمودن شرف
این نوع خاص ذاتی او را جدا گانه از دستوده چگونه جدا باید کرد که نور و ضیاء از منور با چه جدا نتواند شد صاحب
حالی گفته که ای نور خدا در نظر از روی تو باران بگذار که در روی تو بنیم خدا را و هم ازینجا است که
که این بی گفته که محمد از تو میجویم خدا را به خدا یا از تو نور مصطفی را اللهم صلی علی سیدنا محمد و آله
اللهم انی التاری فی جمیع انامی الائمة و الصفات و الی و صحبه باریک و سلم

اصح نقلی از شیخ نقاشی که
نزدیکه معنی را با دست است
است خدا بجهت دست و کتابت
بیت گفتگان بود اسامع
بمعنی معنی است که در کتابت
تو ای محمد از تو نور مصطفی را
در این شرفان بکن خدا از آن
دست خدا بود و معنی و توفیق
انچه در کتابت از زمین بجا
نیز شرفان نامی و در ساری کلین
صحیح حاصل معنی
در حدیثی که در حدیث است
ای از ضیاء و نور و شرف است
نور از نور ذاتی تو است که در
نور خورشید است و سلطان
او عظیم

بیان مرتبه نشای قلمی بالضم لغت احمدی صلی الله علیه و آله وسلم

اکنون بر تبه این نشای قلمی توان رسید که از کجاست و چه پایه دارد آفات و اوزار ظهور این در عالم
 شهادت که همین قرطاس و قلم و مداد نام است و صورت و ذرود این تبنمای همی بر قلوب آید میان از
 نشای معنوی اوست هر گاه بر دل وارد شد نشاست معنوی چون در این ناطقه رسید لفظی گردید و هر گاه ناطقه
 بجای نماند رسید اما گردید پس تا که در تحت ناطقه و لفظ است نامش و نقشش همین است و مرتبه سخن خود معلوم است
 که از کجاست سه مانده از قلمگان سخن باقی به یار باقی نه سخن باقی به تپس ایچ از تقای همی بخاطر نطق
 دارد و همیشه مضمونست نه الفاظ که در و در مضامین بر قلوب نشای همی است و تلفظ و کتابت در آوردن
 تعلیم و کتابت است آن نشای معنوی نزول مضامین همی که فیض عام از موهوبات الهی است موقوف
 بر تعلیم و تقوی و کتابت بوده است برین خوان نیا نصب بر فرد بشر بقدر حصه او جداست چنانکه
 موزون طبع از نعمای همی اوست هر گرا ازین نصیب داده اند هر چند چنگو نه حرف آتشنا بوده است و از
 عود من قافیة و قطع افاضیل هیچ بهره ندارد مگر تقابل شعارش چه قدر دلکش می باشد که نشتر
 بگنیزند و بندش الفاظ هم بسیار است و درست و در لو با بعد و طبع حوزون می باشد که شعر مولانا در
 و تمام معنوی شرح این معنی خبر گوایی میدم که میفرماید سن ندانم فاعلان فاعلات شعر میگویم باز
 آری حیات اگر چه باطلان تا خوانده چون نا آتشنا همچو مضامین بر بسته و هم آتشنا میکنند که علمای کامل بجواب
 آن عاجزی آیند مگر آلا و کتابت آوردن البته محتاج تعلیم و کتابت اند که این کتابت است و آن همی
 پس کلام هر کس انظم و شرب زبان که باشد بر نشای همی اوست که تلفظ و تعلیم باطنی او تعالی از دست
 و قلم نوع بشر در عالم ظهور و وجودی آید مگر کلام الله که محض مضمون تقانی بوده است بلکه الفاظ خاص
 و عبارت و ترکیب کلام او و نشای حقیقی اوست که بواسطه ناطقه مایه تطبیق عن الحوی و نشای
 این کلام در عالم شهادت بشهادت بر خاسته و صورت در و واقای این نشای حقیقی
 نیست که میفرماید **وَ اِنَّهٗ لَنَزْلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِیْنَ** **مُرْسَلٌ بِرُوحِ الْاَمِیْنِ عَلٰی قَلْبِکَ**
لَتُکَلِّمَکَ مِنْ النَّبْرِیْنِ بِلِسَانٍ عَرَبِیٍّ مُّبِیْنٍ **وَ اَنْتَ کَفٰی ذٰلِکَ اَلْوَلِیُّنَ**

بیان مرتبه نشای
 قلمی بالضم لغت احمدی
 صل الله علیه و آله وسلم
 صل حاصل معنی آری
 سخن بگوید و از نشای
 نفس چه گوید و نشای
 می شود بسیار اوست
 حاصل معنی آری که در
 قرآن مجید آورده اند
 که هر چه در کار است
 زود آید و از این سخن
 بیخبر است معنی دل زاری
 باشد که نواز تپان همان
 فاعلان زبان بولی این
 بدین آیه خبری در
 کتاب تطبیق است

۱۲۱

ظریف چنانچه که خود در کلام قدیم میفرماید قل لیس اجتمعت الذم و الجمی علی ان یأویا
 یمشی هن القرآن کا یا فون بمثلہ و لو کان بعضهم لبعض طهیرا لیس ان یؤامرا
 آن بتفای ماضی بجهه ہر ذمہ بر قدر کہ مقدر شد و از ناطقہ بجائہ رسیدن شای معنویت کہ بسط متون
 تفاسیر قدر حصہ ہر کس محتاج بیان بود است از انجمله بواجب التفسیر است کہ سوره اش از بار شتر متجاوز
 و مدت الحیوة موفت بقدر حصہ خود شکی تمام کفایت کرد کہ کوشش تمام شد و کتب تمام ماند یکی از اجزای
 این کلام مجوز نظام این است کہ زبان انان بتمام انکار درآمده در تمام کلام مجید جہد بلیغ بکار برده
 بز خود با خلاف فصاحت بر آوردند و بجزوا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بانکار برخاستند کہ لفظ آنحضرت
 هنر سوئی و کبارا در تلفظ خلاف فصاحت دیگران بنماید آنحضرت فرمود صلی اللہ علیہ وسلم کہ در زمرہ شما
 ہر کس بزرگتر و بزرگتر و فصیح تر بالاتفاق باشد او را حاضر کنید تا اینکه یک پیر مرد و جوانی کہ از افسح النصحای
 عرب متفق علیہ بود حاضر کردند و در بجزوہ خاص آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بانظار مقدم شریف نشانیدند
 کہ ناگاہ آواز آمد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اندرون حجرہ بلند شد کہ ہمہ حضار آستانہ مبارکہ کہ تظیم
 برخاستند آن پیر و ضعیف نحیف را ہم تکلیف و تکلف تمام دست زیر لبش داده استاده کردند و بر
 آنحضرت اندکی مکث واقع شد کہ ہر استاد گالی آستانہ مبارکہ نشند و آن پیر و نحیف را ہم تکلیف
 تمام نشانیدند تا اینکه دو سہ بار ہمین لفظ آواز آمد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بلند گردیدہ باز درنگ
 واقع شد کہ غالباً مکث بالقصد مصلحتی یا جوی بوده باشد کہ بجای خود ظاہر میشود درین نشستہ در خوا
 متواتر کہ آن پیر نحیف را تکلیف بسیار شد تا ب تحمل نیامدہ علی الاتصال گفتن گرفت کہ آنحضرت صلی
 هنر سوئی و نا شیخ و کبارا ملاحظہ رود کہ بجز ہمین ہر لفظ کہ نایب انکار تمام نصحای عرب و صنی و دیگر
 از زبان آن پیر مرد و افسح العرب بر نیاید کہ ہمہ سنگران عرب سر عجز و انکسار و اعتراف بزرگترین نمادند
 معنی این فقرہ کہ از زبان پیر مرد بر آمد خود ظاہر و معلوم است یعنی میگردد مرا با ستیزا و دشمنی کہ بار بار
 استاده میکنید وی نشانید و من شیخ کبارم یعنی پیر مرد و مکرر بزرگترین بودہ ام لائق استیزا و خندہ نما
 بنودہ ام کمال این مشقت نشستہ و برخاستہ بار بار نمیتوانم شد این است یکی از اجزای ششمی است

حاصل معنی آن
 لفظ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 ہر کس بزرگتر و بزرگتر و فصیح تر بالاتفاق باشد او را حاضر کنید تا اینکه یک پیر مرد و جوانی کہ از افسح النصحای عرب متفق علیہ بود حاضر کردند و در بجزوہ خاص آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بانظار مقدم شریف نشانیدند کہ ناگاہ آواز آمد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اندرون حجرہ بلند شد کہ ہمہ حضار آستانہ مبارکہ کہ تظیم برخاستند آن پیر و ضعیف نحیف را ہم تکلیف و تکلف تمام دست زیر لبش داده استاده کردند و بر آنحضرت اندکی مکث واقع شد کہ ہر استاد گالی آستانہ مبارکہ نشند و آن پیر و نحیف را ہم تکلیف تمام نشانیدند تا اینکه دو سہ بار ہمین لفظ آواز آمد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بلند گردیدہ باز درنگ واقع شد کہ غالباً مکث بالقصد مصلحتی یا جوی بوده باشد کہ بجای خود ظاہر میشود درین نشستہ در خوا متواتر کہ آن پیر نحیف را تکلیف بسیار شد تا ب تحمل نیامدہ علی الاتصال گفتن گرفت کہ آنحضرت صلی هنر سوئی و نا شیخ و کبارا ملاحظہ رود کہ بجز ہمین ہر لفظ کہ نایب انکار تمام نصحای عرب و صنی و دیگر از زبان آن پیر مرد و افسح العرب بر نیاید کہ ہمہ سنگران عرب سر عجز و انکسار و اعتراف بزرگترین نمادند معنی این فقرہ کہ از زبان پیر مرد بر آمد خود ظاہر و معلوم است یعنی میگردد مرا با ستیزا و دشمنی کہ بار بار استاده میکنید وی نشانید و من شیخ کبارم یعنی پیر مرد و مکرر بزرگترین بودہ ام لائق استیزا و خندہ نما بنودہ ام کمال این مشقت نشستہ و برخاستہ بار بار نمیتوانم شد این است یکی از اجزای ششمی است

هفت علی هتاکله پس این کلمت انشای مغوی بقدر صده هر فرد بشر از انشای و همی است
 که محتاج اکتساب و تعلیم نبوده است هزاران شعری موزون الطبع بر گو بوده اند که از علم عروض
 و خوانی و زحافات و تقطیع افاعیل و بحر بهره ندارند بلکه حرف شناس هم نبوده اند و اشعار
 و کلمات پر مضمون موزون میکنند و در شعری نامی نام بر آورده اند چنانکه بالا مذکور شد همچنان
 انشائی مغوی که عبارت از منطق نظریست خود معلوم است که محتاج تعلیم و تعلم نبوده است
 اکثر جاهلان ناحرف شناس چنان محبت با می موده و مدلل و مسکت منطبق ناطقه بی تکلف
 ادا میکنند که حرف آشیان صاحب استعداد از جواب آن فردی مانند رند میشوند پس هرگاه
 که همین انشای نظری و موزونیت و همی با استعداد لفظی که محتاج اکتساب است جمع شد از یک
 هزار کشید گما هو ظاهرش و اگر از انشای و همی و موزونیت نظری بهره نداد فقط همین انشای لفظی
 و عروض اکتسابی مایه نصابش بوده است خود ظاهر که شعرا و بقاعده عروض و وزن و تقطیع افاعیل
 درست است مگر طبع موزون قبولش نمیکند و بر خاطر موزون نمی نشینند تا اینکه استادان کامل جامع
 موزونیت طبعی و اکتسابی در ابیاتیکه دانسته موزونیت نظری و همی را داخل نموده اند و بر عود
 اکتسابی اکتفا کرده اند و از آن اشعار هر چند بقاعده عروض و تقطیع افاعیل درست اند مگر چون
 موزونیت طبعی را در آن داخل نموده اند در با وی النظر بر طبع موزون نمی نشیند و بی تک
 معلوم میشود که از صائب استاد کامل است مطلع غزل زهی بساعده همین شگفته بر بیضا نظر نمود
 جمال تو هر دو دیده حربا بجهتجوی تو چندان غمان گسسته دیدم + که گشت صفحہ سطر کشیده و من صیرا +
 تمام غزل بر همین وزن است ظاهرست که در تقطیع افاعیل که آن خراز زحافات سالم است فاعلن فعلان
 فاعلن فعلان مگر طبع موزون با طبع در نیگیرد و لاجرم بی تک نام موزون نیاید و هم از دست تمام غزل
 مطلع غزل روی بطراوت تو داری چشمی رستاره شوخ تو داری + هر چند تقطیع افاعیل درست است
 که مفعول فاعلن فاعیلن مگر بر طبع موزون نمی نشیند و اگر گویای لفظ داری میداری گفته شود
 که مفعول و فاعلن فاعیلن هم بقاعده عروض و تقطیع افاعیل درست است هم بر طبع موزون نرسد چنانکه

انشای لفظی
 و همی و موزونیت
 و عروض اکتسابی

انشای لفظی

و در معنی لفظی هم توری نمی آید علی هذا حال انشای لفظی مکتسباتی است که اگر با نشای لفظی مضامین و معنی
 جمع نبوده است بجز الفاظ باقی و قافیہ پائی و اجتماع لغات غیر نفوس و غیر معروفات که حالتش چون مثالش
 بجای خودش مذکور میشود و خط معنی نمی بخشد و ادراک نفس المطلب بوقت میکند و بر دل کار نمیکند لاجرم
 انشای و همی که مثل طبع موزون منطوق نظری و جمیلی میباشد مقدم و مسلم است فضلا علیه که مستعدا
 تعلیمی و اکتسابی هم بدان شریک باشد تا اگر بر رعایت فهم و ادراک مکتوب آیه الفاظ مناسب نفوس
 بمواقع و مقامات خودش صورت کرد و الفاظ را تابع معانی باید داشت و معانی را تابع الفاظ تا بهتر از ان
 انشائی نبوده است اگر الفاظ باقی و قابلیت نامی مختص است و رعایت فهم مکتوب الیه مرعی نداشتند
 و بر رعایت صنایع لفظی نظر بر معنی نگردیده است تا شگفتی و ریاض سوزی بجای حاصل محض کوهی گذن مکانی
 بر آوردن است و شکر پیرازوی و ذرات برکش و شوهره بلبل بلبل بر موش و خود ظاهر که
 در صنعت تملوب مساوی بخرمهرین یک شعر یا چند الفاظ متفرق از مولانا جامی علیه الرحمه که نشانی
 بر او اندوخت که کار هر بشر نبوده است که بکار محض هر گاه بطرف معنی نگاه کرده شود هر چند لفظی بمعنی
 نبوده است مگر معانی تابع الفاظ و الفاظ تابع صنعت خود ظاهر که لطف معنی مانده است که بر دل
 کار کنند این بدان ماند که تصویر بسیار نیکو و خوب صورت کشیده است مگر جانی ندارد و بعد اگر کدام صنعت
 لفظی با لطف معنی هم جمع شد تا بهتر خوشتر و دلکش تر از ان هیچ تواند بود و محض قدرت خدا بلکه سوره
 و کرامات توان گفت کار هر بشر نبوده است از جمله معجزات و کرامات متضوی رتبه جناب امیر المومنین علی
 علیه السلام بنام معاویه بصفت و تجنیس خطی و لطافت معنی جمع است این نشانی کار هر بشر
 بلکه اعجاز متضوی و کرامات مختص است که خاص قلم مبارک خود بنام معاویه انشا و اظلامینغارینند
 و کتاب عینوسید که حاصل این نامه قنبر بود عبارت کتاب است فلما دخل قنبر
 مع رساله العلی عند المعاویه و علا علی فراشیه بالتعلین قال المعاویه
 فاخلع نعلیک قال فی جوابه اهدا وادی المقدس طوی ذلک حیات
 رسالتیه بالنسائیه و املائیه علیه السلام خزائنک خزائنک فصارت قصار

سلفه الفاظی
 در چند اصطلاح آن
 و بعد است در کتاب
 ان زبان الفاظی
 بجای ای در مثل
 چنانچه در کلام
 و غیره مستعمل است
 نه الفاظ یا فنون
 به صورتی است
 یا فنون
 می باشد در لفظ
 نیز که برای اظهار
 لغت معانی خود
 غیر نفوس و غیر
 چنان بر آوردن
 معنی آنکه
 نفس مکتوب
 در بی آیه که
 از دست
 تا با شکر گفتن
 است بخلات بن
 که بنیده است
 می دانند که
 مع بی
 داخل
 حضرت رضی
 علی السلام
 بنام معاویه
 نشانی
 مع تعلیم

در صورتی که در کلام
 و غیره مستعمل است
 نه الفاظ یا فنون
 به صورتی است
 یا فنون
 می باشد در لفظ
 نیز که برای اظهار
 لغت معانی خود
 غیر نفوس و غیر
 چنان بر آوردن

در صورتی که در کلام
 و غیره مستعمل است
 نه الفاظ یا فنون
 به صورتی است
 یا فنون
 می باشد در لفظ
 نیز که برای اظهار
 لغت معانی خود
 غیر نفوس و غیر
 چنان بر آوردن

ذَلِكَ ذَلِكْ فَاحْشَ فَاخْشَ فَعَلْكَ فَعَلْكَ فَهَذِهِ هَذِهِ

ترجمه حاصل معنی نیست که مغرور گردانید تراغرت تو پس گشت وبال فعل تو خواری تو پس ترس
از زشتی کار خود که کرده توان کار را هدایت پذیری بدین کلمات پند و نصیحت معاویه را که باید رویه
جواب این نبود باغتران تصور خودش بخیر این یک لفظ میانشه جواب نوشت غل قذایی غلی کند
یعنی بچو بشید و یک طبع من بر قدر و مرتبه من فقط اکنون انگلی دیده دل در کار است که این چنین
لفظی و معنوی است بلکه معجزه مرقصوی است کسی اگر بعد تکلف چند الفاظ تجنیس لفظی جمع هم کرد
فائده معنی ناایشان مناسب مقام کجا و اگر معنی لفظی هم تکلف تمام پوشانید بهمان لحاظ توان دانست که
شکر بر ترا روی وزارت برکش خود ظاهر که بجز صنعت مقلوب توی معنی مناسب مقام که بر دل کار کند کجا
بهین صنعت تجنیس خطی رفته کی از اساتذده در فارسی دیده شد که همین الفاظ چند تجنیس خطی بهم بر بسته
معنی لفظی بر آورده است نه این که همچو مضمون در کدام معامله بکدام مکتوب الیه نوشتنی تواند بود رفته تجنیس خطی

نسخه
تعمیر
تعمیر
تعمیر

زید رند مراجع مزاج بودی نمودی مودی مودی سخت بخت بخت بخت تخالک بحاکم
برقت برقت منصف منصف بصفت بصفت داوش داوش ملاحظه رود که هر چه
معنی لفظی تکلف تمام توان پوشانید که معانی تابع الفاظ است نه الفاظ تابع معانی که بر دل کار کند
همچو جانگاہی و دماغ سوزی بجا حاصل از کوه گذرن و کاه بر آوردن بیش نمی باشد بجز پوشانیدن
معنی کسی همچو رفته توان نوشت که معنی مناسب مقام تواند بود و آن محض معجزه مرقصوی است
که با همه تجنیس لفظی الفاظ تابع معنی و همه مضمون مناسب مقام بجانب چنان مکتوب الیه از طرف
چندین کاتب معجزه قسم همچو مقام زیبا تر بوده است علی بن ادرک که ام زمانه شخصی همین رفته تجنیس خطی مرقصوم
پیش مولف بر خوانده گردن بخوی بانند که چنین رفته تجنیس نوشتن مجال است کسی نتواند نوشت گفته
که آورده اند آید بکار محض که معانی تابع الفاظ اند بهم بر آید هر گاه ای گردن بر آورده بجهل در پوست و طنز
گفت که اگر کسی سطر بی بدین صنعت در تمام زمانه نوشته و در آن زمان معلوم کنم که بکار است هر چند
جواب این سخن سکوت و خاموشی می بایست مگر بقضای سن که مولف را تاب ضبط نماند همین که

انگلی فکر کرده شد بسیار الفاظ تجنیس خطی بهم رسید که بهم ریخته بهمان لحاظ معنی بهم توان بر آورد مگر از باز
 و تماشاییش نبوده است که بکار محض و معانی تابع الفاظ است لاجرم بمقام نظر وقت خایه و قسط است
 نه بمقام استحسان و ادو سخن که خود اعتراف بمیب خود ادم رفته به تجنیس خطی از طبعی بمقام نظیر که
 معانی تابع الفاظ است پیری تیری دوست در دشت نگاه بنگاه در آمد در آمد وقت رفت
 چشمش شمش را نشان ز انسان میسر رسید میسرید که در خرابه در خزان که دریافت که دریافت
 جوانی جوابی گفت گفت در بار است کهن کهن شمار بار بار بار بار بار بار بار بار
 و نیاز نیاز تبارزه تبارزه بتبار چنین سخن مردم و پیر نیز چون شنید چون سپند بر آتش
 برایش گردید گردید گردید تیر نیز گردید گنج گنج بکید بکید که سود که شود مال مال پدید
 عاقبت زو نیافت عاقبت رو بافت جوان جوان نگرست نگرست از از از پیر تیر
 برای برای نیک نهاد نیک نهاد چون خون بر خخته بر خخته جوانی خوبی نشست نشست
 بیت بیت گشته گشته خسته خسته مردم مردم پیر پیر بسته گرد کرد پس توان نیست که
 همچو انشای لفظی هر چند ظالی از معانی نباشد مگر خالی از تکلف هم تواند بود که آورد محض است
 لطف انشای معنوی و بی که در آمد خدا داد است در آورد نیست که این از خود است آن از خدا است
 قافیه و کلمات و کلمات علاوه از نیم بالاتر صنعت تجنیس لفظی خطی است که در کلمات و کلمات
 و تلفظ و اعراب برابر و متحد و منی جدا این صنعت جامع لفظی و معنوی خطی است و اکمل است از او ستان
 مشهور در مجمع الصناع مذکور است من نیازم از تو نماناری + من نیازم از تو نماناری + از تو نماناری
 معنوی حضرت مولانا رومی علیه الرحمة من آن کی شیرست کادم میخورد + آن کی شیرست کادم
 میخورد + و هم از نیایدست من چون از گشتی همه چیز از تو گشت + چون از گشتی همه چیز از تو گشت +
 علی بن ابراهیم کرم تو بهانه میخورد + کرم تو بهانه میخورد + از طبعی با جمیع این همه تجنیس لفظی و خطی و
 حرف و اطلاق و حرکات و سکات و تلفظ معنی هم واحد است فقط از تفریق لفظ و در ستان و همچنان
 جدا و متضا و پیدا میشود که عاقل اولی تا مل در می یابد که گفته شد عیب پیش رو ستان باشد هر

نقل از توفیق
 تجنیس خطی در کلام
 انشای لفظی

عیب پیش دشمنان باشد نه بر اکثر اشعار و غزل هم از خار این سیاه به بین صنعت بر آورده اند که تمام توانی غزلی بلفظ و معنی در هر شعر حدیث از طبع در مقام نظیر صنعت قافی و تخمین لفظی و معنی و هر جا بنا

مقام مضی جفا نظر کیفیت گات گدا

تغییر لفظی
تغییر معنی
تغییر شیوه
تغییر سبک

عاشق روی او چو گردیدیم	بر چو محبوبین شبت گردیدیم	نوشتین با او که نخواهم دید	گرترا در بر و گردیدیم
بزرگک هر دو در نباشد یک	عکس روی تو جلوه گردیدیم	خواب بر من حرام خواهد شد	روی جانان خواب گیدیم
سخت باشد دولت چنانکه بود	آه بر احمق کار گردیدیم	که او ندیده ام هرگز	شکل موهوم را گردیدیم
خود بخورد من ز شکم خاتم	بار قیسمان ترا اگر دیدیم	می ندیدم ترا نیز در قیسم	چونکه گفتی تو هم نم گردیدیم
زین نشان گشته است شناخته شد	زخم تیر تو بر جگر دیدیم	بالیقین دم فاشا شوامو	ز فاشا گشته است گردی هم
ای م از آمد و شدت تنگم	این زمان فتنه بزگردی هم	من ندیدم ظهور را هرگز	یک یک شخص نم گردیدیم

ایضا

بشع خست شد دل من پروانه	صفت بر نیم ز منت پروانه	سایه تو هم با او چنان طلب	هستند مگر آن بت بی پروانه
گفته که در دست تو عشق	گفتا که مرا هیچ ازین پروانه	از مرغ او چو در شیشه شعاع	زینو شده دیده شهر پروانه
پروا نکنم هیچ بغیران هرگز	از آمدن شقه و از پروانه	از هر دو جهان در علم جانان	کوبی پروایم و از زبیر پروانه
بی جرم گشته چرا کشی عاشق	ای خیر و ظالم دلی پروانه	کس مش سلیان بر خطا طمیر	افسوس بر چه بد شهر پروانه

ایضا

بر روی بچپان بر شو رویم	کرب و بندگی ات بیخ ابرویم	گذ شو بچپان گریه گزاردیم	یقین جان کن شو مرغ زان رویم
بگو که در دل خود بیار چنان	که دل بر روی چکان زلف چویم	اگر بر سر من گلبدن سیدویم	کجا دماغ که بوی گل من بویم
همیشه لذت بخش از ابرویم	که لب شیشه یک بر لب جویم	ز بسکه گریه می بر اندران جویم	ترا از لبک رو گشت اندران جویم

ایضا

بوی خاسته پرست لعن هندو	که روشن بوی کعبه بر هندو	که نه چو فاخته که کو چو نیم گویا	بویک اشک چشم بر آینه سورا
بیا اعتبار بود قول آن غلط گویا	که بی اعانت چو کان بنگار گویا	خاک کندن نیان هزار ما سورا	هر در که کهنه از برای او شور گویا

ايضا که در هر شعر لفظ است درست است آمد

کج روی تو بمن راست گویی که چه است نسبت سرو دروغ است باین قامت است گو بسی رست روی بابت کج و مار است آنکه گفتی که ز من چشم محبت همه است جامه تن پوش مرا راست نه آید هرگز آن زمان ای بت بید ز در دم دانی من که خود قتل شدم پس زنی قتل کدام جان من جان تو ماند بسلامت کدام هر بلایی که بیاید ز کجی های فلک من و تو سنگ دلم هر دو ولی سنگ دلم دل که خود زفته ز خود بهره خود را الحال تیر مرغگان خودت را کمان ابرو عکس تقدیر جو تدبیر کنی بر تقدیر از کجی باز نمائی فلک کج رفتار ای ظهیر است ز مردان جهان باقی نام	باش تا میکنمت ای فلک کج و ز است رست است این که نقد تو نمی ماند رست لیک هرگز نشد آن زلف کجش با مار است من چه گویم ز دروغی که تو گویی همه رست آمده بر تن من جامه عسریانی رست گر ترا نیز سرد در ز دردی که مراست تیغ ابروی تو از هر دو طرف صفت آراست برون جان بسلامت ز تو یار یا ر است رست آید بسوی خانه من از چپ رست آتشین است دل سخت تو سنگ خا رست از پی برون دل رفته دل آرا رست من ندانم بچه پنجه بر زه کردی رست رست گویم که نه تدبیر ز تو آید رست تیر آرم تو ای سپرخ نماید رست نه سکندر همچان ماندن باقی دار است
--	--

علی بن ابراهیم صفتی که بصف التزام کند همان یک صنعت جدید است که مصداق است زیرا که صدها کس در خزانه و همی جدید است الی غیر نهایت بعضی غیر منقوط بعضی همه منقوط التزام کرده اند بعضی چنانکه هر دو لب به تلفظ هم شوند که گفته اند سه وعده وصل چو شود نزدیک آتش شوق تیز تر گردد و عجب وعده وصل است که لب بلب وصل نمیشود بعضی عکس این سه منمیرم مرام از عالم امکان عهدی اند منمیرم مقام سکندر بر آسان ام بعضی التزام یک حرف خاص کرده اند که در تمام کتابت الف

من
عبد
صفت
بلا جان تمام
دیباچه ۱۱

بیت

نه آید یا تا آنکه آید علی هذا برای هر حرف جدا جدا التزام میتوان کرد که بخیر و مانع سوزی بیجا عمل کاری
 نیکند و بطلن معنی باقی نمیانند از کوه کندن و گاه بر آوردن و بازی طفلان پیش نیاید و غیر
 تفسیح اوقات بکار نمی باشد لاجرم رقعات نظائر همچو زوائد فضول تصدا در اینجا نوشته شد
 که محض بیفایده تطویل لاطائل طول مملو بمقابل این اگر انقدر فکر و وقت در صنایع صنوی بکار برند
 بی بیخ وقت و مجاهده از مبداء فیض بدو می رسد که آید می باشد نه آورد که کار بر دل میکند مگر در کار
 آنچه از دل خیزد بر دل ریزد سخن دلپذیر بسیار گردل سخن پذیر در کار اگر با صنعت لفظی کتابی صنعت
 صنوی هم جمع شد تا بهتر و خوشتر از آن کلامی نیاید باشد چنانکه شعری چند در توحید ذات واجب وجود
 در حالت خود از خانه این سه نامه بر آورده اند که وحدت ذات با کثرت صفات جمع است و در نظر
 این چنان مضمون بدی القا گردید که نمیزد مشاهده و معاینه درمی آید و صنعت لفظی این که در هر فقره
 به لفظ و هر حرف و هر مصرع سه تاریخ و نام مدوح یک قافیه کلیه بی تکلف بر می آید که آئینه انشای
 بجای خودی آید چون این وجیزه در بیان بهت و صنعت انشای صنوی هستی که بسیار آسان خود است
 نوشته میشود و هر بنده خدا را ضرورت خط و کتابت انشا و خطوط نویسی در معاملات خانگی و بیرون
 و سرکاری و دیگر مقدمات ناگزیر میباشد لهذا این مجال هم به نقل یک خط اختصار کرده می شود
 اولاد صمیمین حمد و سپاس خداوند حقیقی و بیجا که کتاب ظهیر الانسا بنام می شناسند
 انگلستان ملکه معطره محترمه با سبها و القابها خلد الله ملکها و سلطانها بانضمام
 مدح و ذکر خیر محض وزیر اعظم و بسیاری هندی جناب مستغنی الاقاب سر جان لائیس صاحب
 بهادر بالقاب و خطابه عترت نصرت بیان واقعی میشود
 تمیید سخن در شکر و سپاس خداوند مجازی که در حقیقت عین شکر خداوند حقیقی است غرضه بیان بسیار
 کتاب بزبان فارسی

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران موجود است
 شماره ثبت کتاب
 ۱۳۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰
 تاریخ ثبت کتاب
 ۱۳۰۰/۰۰/۰۰

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ظاهر است که آنچه از انهای شامله در حتمهای کلامه خداوند حقیقی بر حیل و بهانه و سببی که باشد هر چه از انست

تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ یعنی نیت تو یک شایع نعمت کرد در حقیقت آن نعمت از خداست پس این غیر
 در عالم اسباب سبب و سببی یا بواسطه که مبنی بنده خدا نعمتی و خبری به بنده خدا رسد در حقیقت از جانب
 همان سبب حقیقی است که گفته اند که اگر از وی از توفیق خبری رسد + کی از بنده خبری بغیری رسد
 پس از همین جا توان نیست که تسلط سلاطین عادل رحیم در زمین عام رحمت مخصوص از انعامی شایسته
 الهی است که گفته اند که بقومیکه نیکی پسندند خدای + دهد خسر و عادل و نیکی را پس در نتیجه
 شکر مرحوم آن پادشاه مجازی در حقیقت عین شکر خداوند حقیقی است چنانکه از مناجات
 خاص حبیب اوست صلی الله علیه وسلم اللَّهُمَّ مَا أَجْتَمِعُ فِي مِرْغَمَةٍ أَوْ بِأَحَدٍ مِنْ
 خَلْقِكَ فَمِنْكَ وَتَجِدُكَ لَا شَرِيكَ لَكَ فَالْحَمْدُ لَكَ وَالشُّكْرُ
 یعنی ای بار خدایا رسید مرا هیچ نعمت از هیچکدام جانب از خلق تو پس در حقیقت آن نعمت از جانب
 تست تویی واحد لا شریک پس برای تو حمد و برای تو شکر است لا جرم همین نمط بقابل این شکر
 نکردن پادشاه مجازی در حقیقت عین ناشکری و کفران نعمت خداوند حقیقی است از اینجا است که
 حبیب اوست صلی الله علیه وسلم میفرماید مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْتَأْتِ بِشُكْرِ اللَّهِ بِرَكْعَةٍ شَكَرَ احْسَانِ انْشَاءً
 در حقیقت شکر خدا نمیکند لهذا بر تمام بندگان خدا عموماً و تمام رعایای ملک او در خصوصاً شکر
 مرحوم چنین پادشاه عالم پر رحمت عام واجب تر است که در حقیقت عین شکر خداست این
 مأمور به بنده فرغ عین است که میفرماید اَشْكُرُ لِي وَكَافَرْتُ بِاللَّهِ بِرَكْعَةٍ شَكَرْتُ لِي وَكَافَرْتُ بِاللَّهِ بِرَكْعَةٍ
 از اینجا توان نیست که ترک شکر گذاری محض کفران نعمت است آخر مرتبه این رحمت عام رحمت پروردگار
 عند الله ای قدر است که الله خود شکر گذار آن بنده خیر محض میشود که میفرماید مَنْ تَطَوَّقَ خَيْرَ قَانَ
 شَاكِرٌ عَلَيْهِ یعنی هر کس که بخوشی خود یک کار خیر میکند پس الله خود شکر گذار آن خیر کننده میشود و خبر او
 دانا و خیر است پس در حالیکه خود او تعالی شکر گذار آن خیر کننده میشود لا جرم با هر کس که خبر کرده باشد
 تر شکر گذاری او چه غایت تواند بود از اینجا است که تمام مردم بندوستان عموماً در رعایای ملک او در خصوصاً
 که مورد کونه مرحوم و عواطف خسر وانه اند مرتب شکر گذاری با بدل معان بوده اند چون آن شکر گذاری خدا

شکر حاصل نمی شود
 اگر کسی شکر خداوند را
 نکند او را در حقیقت
 شکر خداوند نمیکند
 بیان در جواب
 شکر خداوند بنده است
 که در حقیقت شکر
 خداوند حقیقی است

بسیب آن خیر کننده بعضی یک اولی خیر منصف است نکیف که انقدر خیرات و حسنات عطایات
 و مراعات پرورشات نمایان بر رعایای ملک اوده از جانب حضرت قدر قدرت خدیو گویمان
 خاقان جهان و جهانیان خداوند خدایگان شهنشاه انگلستان فرمان فرمای هندوستان جناب
 مستطاب علی القاب ملکه معطر محشره باسماوات القابها خداوند سلطنتها بندوق از دیده دل نگاه
 در کار است که خدا خود میفرماید انك اذ اجلوا قریة افسدوها وجعلوا آیهة للعالمین ^{كذلة}
 یعنی هرگاه سلاطین داخل میشیند در ملک جدیدته و بالا و خراب و برهم میکنند آن ملک و میکنند
 مغررترین آن ملک را ذلیل ترین آنچنانکه قتل عام تمام و ملی هنگام ورود نا در شاه نظیر ظاهر معروف عام
 اکنون اینجا اندکی چشم انصاف و دیده دل در کار است که درین ملک اوده درین عملداری تازه
 با تمام رعایا و ساکنین این دیار بند بقابله هزاران کجروی و بغاوت نمایان چو عفو عن الذنوب عمل آمد
 و بر بیم گفتا فرموده چا چا پرورشات و مراعات و قدر افزایها بران مزید است که منعم معنی الخیر الی
 من عطف صادق آمده است این مراحم عام نه فقط بر رعایای مالکذرا خاص است بلکه بر تمام ملازمان و
 متوسلان و مستلقان و منتسبان و محلات حتی که غلامان و کنیزان سرکار اوده بقدر با پرورشات
 و مراعات از انعامات و معانیات و جاگیرات و پیشن با و عطای ارضی و غیره بقدر حال هر یک
 رعایت های علی العموم بعمل می آیند که محتاج بیان نبوده است و عزت افزائی و حفظ مراتب بقدر
 مرتبه هر یک در حال ملحوظ و مرعی است پس انصاف در کار است که گاهی در عملداری تازه چنان
 مراحم و پرورشات مراعات خاص و عام کسی دیده یا شنیده یا در کتب تواریخ بنظر در آورده است
 آنحق نوعی که صفت و تعریف این زمره رحمت عام در مصحف غیر در دست نامه این شهنشاه
 فیض عام رحمت مجسم خرمی حضرت ششم ظاهر معانه کنانیده است و کتبت ان اقر به هو مودة
 اللذین امنوا الذین قالوا انا نصیری ذلک بان منہم قسینین و ذلک بان یعنی خواهی یافت
 آنهارا قریب تر در مودت و دوستی با آنان که ایمان آورده اند آنهارا که میگویند خود را
 که ما نصارا هستیم فقط و برین هم ترقی مشرورده در رحمت عام دیگر در سوره حدید میفرماید که

باین بیان در تمام
 بارشاه مجازی از رفق
 برایت رحمت و عفو
 در دل جانانید بوی

وَقَفَّيْنَا بِعَلِيِّ بْنِ مَرْيَمَ وَالنَّيْبَةَ الْأَيُّوبِيَّةَ وَصَلَّيْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَاحَةً

و در آنجا که در کتاب این معنی بعد از اینها می آید سابقین فرستادیم ما عیسی پسر مریم را و دادیم او را انجیل و
 گردانیدیم به پیران او را نعت در رحمت و در بیانیت پس در هر حال که خود او تعالی تعریف
 این صاحبان بدین نظر میفرماید و خود شکر گذار را باب خیرست ما همه بندگان خدا و همه رعایا را
 که هر گونه مورد مراعیم عام این شهنشاه عالم نپاه هستیم شکر کردن بمنزه فرض و حجت که در حقیقت
 شکر همان نعم حقیقی است لا جرم اینهمه شکر و مدح بادشاه مجازی که بیان واقعی و بجای خود است
 مثل دیگر مدح مبالغه شاعرانه و خوشامد عایمانه تواند بود بلکه صریح و بدیهی حقیقت و اوست
 یکی از هزار و اندکی از بسیار مخصوص به آیات قرآنی است و اجرو فائده آن منسوب بذات
 شکر کننده است که میفرماید *وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ* یعنی هر که شکر میکند پس آن شکر میکند
 مگر برای ذات خود چون در حقیقت این شکر گذار بهای خداوند مجازی بجانب خداوند حقیقی
 منتی میشود تا لا محاله اجرت تمام شکر هم بظرف همان نعم حقیقی منتی خواهد شد و شکر الهی محض عبادت
 و مامور به و بایه مزید نعمت است که میفرماید *وَإِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ* یعنی اگر شما شکر خواهید کرد
 هر آنکه زیاده خواهم کرد بر شما نعمت های خود را پس در صورت اینهمه شکر گذاری های بادشاه مجازی
 عبادت است نه مدحی شاعرانه بقول سعدی علیه الرحمه *برتست پاس خاطر بیچارگان و شکر*
بر او بر خدای جهان آفرین جز المولفه ای از نسیب عدل تو عالم ز ظلم پاک + از خوف تنگ قهر تو شد
و شمنت هلاک + در ظل رافت تو ز جو ز فلک چه پاک + امر و ز کس نشان ندید در بساط خاک +
مانند آستان درت ماسن ضا + آمدم بر جان سخن که عمده ترین نموده رحمت و مخلوفت و رفعت
 این شهنشاه مجازی مخصوص بر تعلق داران او و نیست که فرمان فرمای این دیار چنین رحمت عام
 خیر محض را مقرر فرمود که نام نامیش را این شعر صدق است *فضل حق در شکل*
انسان چون بعالم عام شد + و لیسرای هند سر لارنس صاحب نام شد +
الذی یقصر البیان من ان یحیط بالقایه + بل الاقواب منظر دوحه دون سنیقایه ترجمه

ت
 از آنکه از حضرت
 و بیانی و نیز در نظر
 دستور مظهر و لیسرای
 با قیام و نظایر و درین
 صفات شهنشاه مجازی
 خداوند تعالی

۱۲۱

ای آنگه قاصد است از القاب او زبان + القاب بلکه آمده طریح آستان بیستگان که الله زجه
 خیر مجسم که سوهای برافت نظری و فتوت جلی و مخلوفت ذاتی و ازلی که بالا منصوص است بلطالع
 و عادات در رسوم و رواج و زبان دیار بند خصوصاً زبان فارسی دارد و که رایج حال این دیار است
 مهارت وافی و دخلی کافی دارند یکی از مزاج خاص ابدی لازمی روحانی و جاودانی دینی
 و دنیوی باقی دوامی علی العموم اقیست که بصارت زر خطیر و اشتهای کثیر نیز از این مدارس
 و کالج و اسکول در تمام مالیکت شهر شهر قریه تقریباً ده دهه بلکه خانه بخانه برای تعلیم جمع علوم
 و فنون و هنر و کمالات هر پیشه مفید معاش و دنیوی و نافع معاد دینی و اخروی ابدی لازمی
 برای هر خاص و عام ازین و مرد هر دین و ملت بلا تعصب مذهبی علی العموم جاریست که نگردد و بیگانه
 علی دین اینجا اندکی انصاف در کار است که در سلاطین سابق اینقدر اشتهام عام برای تعلیم
 و تهر و فضائل و کمالات و علوم هر دین و مذہب بلا تعصب دین مذهبی کی بود و آنچه فی الجمله
 بوده باشد محض تخصیص علوم خاص حسب دین و مذہب و ملت خود به کمال تعصب مذهبی تخصیص
 زبان فارسی و عربی و آنهم مخصوص برای اشخاص خاص شرفاً و نجاباً بعد کمال تحقیقات و تفتیح حسب
 و حسب شرافت خاندانی بودند که چنان فیض عام مفید دارین بلا هیچ تعصب برای تعلیم
 هر علم و هنر هر خاص و عام وضع و تشریف ادنی و اعلی صغیر و کبیر بر بنا و پیر بر حکم عام است
 که ع کیان همه است تاب خورشید منیر و اکنون مرتبه این فیض عام و حسنت دارین ابدی
 و روحانی عند الله غور کرد نیست که بچه غایت خواهد بود و تعالی شانه در بدل یک حسنه چنان
 میفرماید و مَا تَقْدِمُوا مِنْ خَيْرٍ نَجِدْ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمُ أَجْرًا
 یعنی نه تقدیم میکنید شما برای ذات خود یا از نیکی مگر اینکه خواهید یافت شما آن خیر و نکوئی یا
 نزدیک خدا که آن خیر است و بزرگ تر است از هر سی اجر پس در صورتیکه برای یک ادنی
 خیر جسمانی دنیوی چنین اجر موعود و منصوص باشد فلکیت کان کذا که اینقدر حسنت عام
 روحانی دارین ابدی دوامی در تمام قلم و جاری و عام است

اصول علمای کبیر
 برای ستودن و تکریم است
 و برای منزه کردن است
 بیان بیان از این خصوص
 پادشاه مجتهد که در بیجا
 لازمی از معانی دینی
 و دنیوی باقی دارد
 علی العموم رایج و جاریست
 مستند خصوصاً
 غایب از عبارات

بیان سبب تالیف کتاب ظہیر الانشا

بیان سبب تالیف کتاب ظہیر الانشا

الغلام اشقار
دیگر خطاب
تعالیٰ علیہ السلام
سبب تالیف

پس بر گاہ نیت حق طویت و ہمت والا نہمت حضرت شہنشاہ انگلستان ام قبا لہا و خلد اندہ کلکما
 و سلطنتہا عموماً و نوابتہا طباب فلک جناب میرای ہندوستان وزیر اعظم دستور معظم سر جان
 لارنس صاحب بہادر با سمر و القابہ و خطابہ خصوصاً بنا بر انفاع دارین تمام بندگان خدا بقدر
 مصروف ویدہ شد لہذا بندگان برافراختہ خاص و فدویان غرت بخشیدہ با اختصاص ہر انا عقیدت
 و اخلاص یعنی و کبھی سنگہ راجہ قدیم ہرام پور و توشی پور و غیرہ متعلقہ ملک او دہ قسمت ضلع گوئدہ
 کہ سوای ہر گونہ مراسم عظمی و عطیات کبری بخطاب خاص نامٹ کمانڈر آف وی موسٹ
 اگیئر لٹڈر ژراف وی سارون انڈیا نیز سرفرازی یافتہ است و فدوی خاص با اخطاب
 راجہ مان سنگہ بہادر قائم جنگ کہ از پیشتر بہیچ خطاب آبائی و ذاتی اختصاص داشت و مجدداً
 بمحض مراسم خاص شہنشاہ انگلستان بخطاب سمرناٹ کمانڈر ژراف انڈیا بران تی
 افروہ تعلقداران او دہ را متفق و شریک کردہ بیدار دار الحکومت خاص شہر لکنئو کی کالج خاص
 و عام قرار دادند کہ در کالج خاص ہمہ شاہزادگان عالی قدر و انبای ارباب و ثایق و اطفال تمام
 ریسان و امر او و زرا و شرفا و تمام تعلقداران ملک او دہ تعلیم و تربیت خاص علوم زبان انگریزی
 ترجمہ فارسی وارد و می یافتہ باشند و در اسکول عام کہ متعلق ہمین کنگ کالج است ہر اطفال خاص
 و عام ادنی و اعلی وضع و شریف ہر دین و ملت و ہر قوم و مذہب بلا تعصب نہمی تحصیل ہر علم
 علی العموم می کردہ باشند لہذا بیدار احتیاط و رعایت ہر مذہب معلوم و مدرس عربی حنفیہ و ابامیہ
 واروہ ہندی بجاشا و سنسکرت و ناگری و بنگلہ و شاستر و غیرہ ما ستران نامی کامل تہاش نام
 بہر سائیدہ مامور کردہ اند و در ضمن این پرورش اکثر کاطین صاحب فضل و کمال زبان و انان
 دیار لکنئو کہ بسبب عدم وجہ معاش آنا دہ جلای وطن بودند علاوہ صورت پذیر شدہ و چو شہ
 کہ بر آمد بیک کرشمہ و کارہ فقداً حکیمہ کہ درین ہم سرکار فیض عام بعلی امداد و مصارف
 مساوی ہم خدیان امداد و اعانت فرمود کہ محتاج بیان نبودہ است لاجرم شکر و عبادت انان و شکر

این جراحم از جانب جمیع رعایا و ساکنان ملک اوده عموماً و اجبر و جزاً و ثواب کامل از جانب خداوند تعالی خصوصاً تا ابد الابد باد

بیان سبب و فایده این کتاب ظهیر الانشا به مصلحت بفارسی تالیف کرده بزبان اردو عام فهم که رواج این دیار بود چنان نوشته شد که بکلیت بفهم هر یک از خاص و عام درمی آید

لاجرم توان دانست که چون این یار ملک اوده جدید العمل است و زبان قدیم این دیار هند که بهشتا و سنسکرت و ناگری بود سبب تسلط سلاطین عمر و فارس و ترک گردیده بازبان عربی و فارسی و هندی آمیخته همچون مرکب ترکیب یافته بارود نامزد شد که وجه تسمیثش و سبب رواج و بنا استراج این در همین کتاب ظهیر الانشا بجای خودش واضح تر مرقوم میشود و اسم با سبب

رخیته است یعنی زبان فارسی و عربی در زبان هندی رخیته اند چون تمام اهل دیار بمورد بود زبان اصلی هندی قدیمی خود بتدریج فراموش کرده بهین زبان مرکب عادی و خود پذیر گشته اند و اکنون تمام اهل این دیار را تعلیم پذیر زبان انگریزی ضرورت و مفید کار با ترک این هرگونه مایه ضرر و نقصان و مرجع کار باست و این زبان انگریزی بدون ترجمه اردو بفهم اهل این دیار دشوار تر بود و زبان اردو بدون فارسی دانی نا تمام و نادرست که اکثر الفاظ فارسی و ترکیب فارسی و

رسم خط و اطلاق خط فارسی دارد فقط چند موصولات هندی برای نام است و هر خواننده هر خواننده این زبان را بهین زبان رخیته اردو بخوبی ماهر که بدون تعلیم و تدبیر از آغوش اردو چنان تعلیم پذیرفته اند که از کلام آنها در اهل دیار سند میگیرند مگر نوشتن و خواندن و صحت الفاظ و ادب

محتاج و اطلاق بدون خواندن فارسی دشوار و در تعلیم قواعد اردو محنت و مشقت او ستاد و شاگرد هماقدر است که در فارسی و عربی است و اهل این دیار را بخواندن و آموختن اردوی محض توجه کمتر که محنت رایگان و تحصیل حاصل و تفضیح اوقات میدانند بخلاف فارسی که بهین قدر مشقت حاصل

میتواند شد لهذا بخواندن و نوشتن عبارت فارسی و آموختن آن و تعلیم انبای خود بهین زبان اهتمام و کوشش و شوق و شغف تمام دارند و این خود طایفه خاصه طبیعت و کلبه حکماست

بیان سبب و فایده این کتاب
بیان اوده عام و خاص
رواج این دیار بود چنان
نوشته شد که بکلیت
بفهم هر یک از خاص و عام

که بجانب هر شی که طبع انسانی بالطبع مایل در انجمن و شائق میباشد تعلیم آن باسانی تمام طبیعت انسانی قبول میکند و العکس بالعکس پس هرگاه استعداد دارد و دانی هم موقوف به فارسی خوانی شد و شوق و شغف خاطر اهل این دیار هم بجانب فارسی زیاده تر که آرد و خود حاصل دارند و هم ترجمه زبان انگریزی بدون فارسی دانی در آرد و هم دشوار چه چاکه در فارسی دور صورت فارسی دانی هم در آرد و هم در فارسی ترجمه نیز بخوبی توانگر و شغف طبع این دیار بران مزید لهند بنده کسین طبع میر گلبرگی که بکار انشا و خطاب و سیر الانشا از سر کار سلاطین آورده دارد و از شش دوره سلطنت آورده و در پشت خود نام بر آورده قدیم کار گذار سر کار آورده بود این انشای فارسی عبارتست سلیس تمام فهم مطلب خیر سبیل بعنوان دیباچه بنام نامی حضرت قدر قدرت سپهر مرتبت خدیو کیهان خاقان زمان والی هندوستان شهنشاه انگلستان و هندوستان ملکه دوران باسما و القابها خدا لله ملکهها با اکثر صنایع و بدائع لفظی و معنوی و تخمین خطی و صنعت ترسیخ که طبع اهل دیار بالطبع شائق آن بوده اند خصوصا بچنین صنعت خاص تالیف و تصنیف کنانیده اند که ترجمه این بهتر زبان که کرده شود لطف انشای معنوی و بلاغت مضامین بدستور قائم و باقی می ماند و در اصل مدعا و مطلب هیچگونه فتوری و احو جاجی و تقصیری واقع نشود و مطلب کاتب در هر ترجمه بخوبی و آسانی تمام نفهم در آید بجلاوت دیگر انشای مشهوره فارسی مثل وصاف و صحیفه شاهی و طاهر و صید و ابوالفضل و سه شتر طاهوری و طغرای فسوری و قانع نعمتیان و جنگنامه بهادر شاه و غیر هم که لطف بیان و انشا پر داری اینها بهمین عبارت و همین زبان فارسی با الفاظ خاص که واضح وضع کرده است منحصر است در آن هم محتاج شرح و کتب لغات و معنی است بوده اند که الفاظ زوائد بسیار و مضامین اندک دارند فقط اینقدر مضمون که خط مرسله شمارید در اینقدر مضمون تمام صفحه صحیفه سیاه است ترجمه آنهمه الفاظ لفظا لفظا اگر در انگریزی یا زبان دیگر کرده شود لطف آن انشای لفظی کجا بلکه اصل مدعای کاتب هم فوت و خلط مبحث میشود و شغف و دماغ سوزی ترجمه زیاده تر و همه مفیاده و رایگان محض در آن زمانه سابق که همه اهل

بیان فرمایند که در این کتاب تمام قدوین خاص و بیاد نشان با شغف و تقصیران آورده عموما و در بیان طبع انشای با تمام دقت و خطایع خصوصا در ترجمه کاتب این کتاب ۱۲

سلیس تمام فهم مطلب خیر سبیل بعنوان دیباچه بنام نامی حضرت قدر قدرت سپهر مرتبت خدیو کیهان خاقان زمان والی هندوستان شهنشاه انگلستان و هندوستان ملکه دوران باسما و القابها خدا لله ملکهها با اکثر صنایع و بدائع لفظی و معنوی و تخمین خطی و صنعت ترسیخ که طبع اهل دیار بالطبع شائق آن بوده اند خصوصا بچنین صنعت خاص تالیف و تصنیف کنانیده اند که ترجمه این بهتر زبان که کرده شود لطف انشای معنوی و بلاغت مضامین بدستور قائم و باقی می ماند و در اصل مدعا و مطلب هیچگونه فتوری و احو جاجی و تقصیری واقع نشود و مطلب کاتب در هر ترجمه بخوبی و آسانی تمام نفهم در آید بجلاوت دیگر انشای مشهوره فارسی مثل وصاف و صحیفه شاهی و طاهر و صید و ابوالفضل و سه شتر طاهوری و طغرای فسوری و قانع نعمتیان و جنگنامه بهادر شاه و غیر هم که لطف بیان و انشا پر داری اینها بهمین عبارت و همین زبان فارسی با الفاظ خاص که واضح وضع کرده است منحصر است در آن هم محتاج شرح و کتب لغات و معنی است بوده اند که الفاظ زوائد بسیار و مضامین اندک دارند فقط اینقدر مضمون که خط مرسله شمارید در اینقدر مضمون تمام صفحه صحیفه سیاه است ترجمه آنهمه الفاظ لفظا لفظا اگر در انگریزی یا زبان دیگر کرده شود لطف آن انشای لفظی کجا بلکه اصل مدعای کاتب هم فوت و خلط مبحث میشود و شغف و دماغ سوزی ترجمه زیاده تر و همه مفیاده و رایگان محض در آن زمانه سابق که همه اهل

۱۲۱

فارسین عجیبی همین زبان روزمره داشتند و چنانچه انشاالله نیز جهان زمانه بهین زبان خاص نام برآورد
 بودند و اینچنانچه از غیر ایشانم بلوغ در تدریس و تعلیم اول ادای مطلب لائق فهم و ادراک
 مکتوب الیه مقدم و اهم و مهم ترجمه فارسی یا اردو در انگریزی خواه ترجمه انگریزی در اردو
 یا فارسی نوعی که در اصل مطلب و ندعای کاتب همچون فرقی و فتوری واقع نشود مراد میباشد
 که فسا و معنی مشتبه و متضاد و منافی در محال اعماله در ترجمه واقع میشود و این در معاملات
 و مقدمات و اظهارات هرگونه نایه قباحت و برهمنی کارها و مقدمات است که بهین نظر سرکار
 در تمام محکلات این دیار و زبان نبندی اظهارات همین زبان اردو مستعمله عام مسلم داشته رواج
 داده است زیرا که در ترجمه آن همه الفاظ رنگین و قافیہ پائی فتور در اصل مدعا ناگزیر است
 و لکن لهذا این حق تعالی که در محض مصلحت تعلیم و تفهیم و ترغیب اهل این دیار و برای بقای
 نام نیک شهنشاه خیر محض فیض عام دام اقبالها و سلطنتها قوامد زبان اردو به انشاء و عبارت
 فارسی نوشته شد لاجرم بلا حذر اینهمه مصباح مذکوره بالا اگر درس و تعلیم چنین کتاب در این دیار
 اوده بالفعل مصلحت وقت نماید تا بحکم طبع منت با بر جان شائقان دیار اوده
 گذشته آید و خلاصه مضامین و فوائد و قواعد تمام کتاب بلا حذر کتاب واضح می تواند شد
 که چون ملاحظه تمام کتاب بالاستیعاب برابر با اهل حل و عقد هبات عظیمه خالی از وقت و حج
 کار باسی عظیمه تواند بود لهذا حلیه کتاب بخلاصه همه فوائد نوشتن مقدم تر بود که بلا حذر آن فہم
 تمام مضامین کتاب که در صفحات اولی است تمام مضامین کتاب برابر با ابوالالباب
 باندرک التفات هویدا میشود چون در تحریر معاملات و مقدمات ادای مضامین مطالب صاف
 صاف مقدم میباشد نہ رعایت الفاظ و قافیہ پائی و رنگینی که مقامات این بجای خود در این
 کتاب بیان کرده میشود و رنگینی الفاظ در مقام مطلب نویسی معیوب و منافی مدعا لاجرم
 ملاحظه کنندگان ارباب معنی را نظر بر معانی مضامین مقدم است نہ الفاظ که مولف کم مایه بی استعداد
 خود پدیدانی و کم مایگی خود اعتراف دارد و اینچنانست که چیزی از وجه کم استعدادی و کم مایگی خود نیز

ت
 بیان زینت و تعلیم
 کتاب اگر در صورت
 ملاحظه تمام کتاب
 نوشتن عظیمه و تفهیم
 علم و دانش
 تمام مضامین کتاب
 هویدا میشود

بعد بیان کلیہ کتاب شرح داده خواهد شد انشا اللہ تعالیٰ لاجرم از باب اول و الا باب امید حضور
 در ملاحظہ است نہ تمام اعتراض دایراد العدۃ نہ چند کرام الکاثرین مغبول نفس شیری گرچه مرکب
 بشرست بی عیب نہ هیچکس ز نوع بشرست + لیکن نظر لطف تو بر من اگرست + گر خود ہم
 عیبها بدین بنده درست + هر عیب که سلطان بر بند و نرسٹ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

کلیہ کتاب ظہیر الانشا مفید و مطبوع و بکار آمد بضمایں دلکش و بیان واقعی بر خود گذشتہ
 و امتحان رسیدہ کہ در ضمن این فائدہ تواریخ صحیح و معاملات و تحریرات شاہان اودہ بخوبی حاصل
 زیرا کہ مولف کتاب منشی خاص و قدیم موردی سرکار اودہ بوده است بعبارت سلیس فارسی مطلب غیر
 قریب الفہم کہ وجہ مصلحت عبارت فارسی در ویما جبہ کتاب شرح داده شد لائق تعلیم مبتدیان آرد
 و فارسی دلائق ملاحظہ و خط و جدالی فہمیان نکتہ سنخ معنی فہم

نام کتاب بر عایت نام مولف ظہیر الانشا است زیرا کہ نام تاریخی مولف ظہیر الدین است
 و بہین نام و تخلص ظہیر نامزد و مشہور است فائدہ در بیان ہیت معنی انشا کہ تمام حمد و ثناء
 ہم در شرح بیان معنی انشا خود بخود ہوید است مشتمل است بر اکثر قواعد انشا و لطائف و ظرائف
 صنایع لفظی و معنوی نظم و شعر و ترصیع و تلمیح و اقتباس و تجنیس لفظی و خطی و بیان فرق بیان
 انشائی و سببی و اکتسابی و لفظی و معنوی و بیان تاثیرات و فوائد و امتحانات انشائی معنوی
 کہ از دست و قلم خود برآمدہ و بہ تجربہ خود در آمدہ کہ در ہر زبان و ہر عبارت و ہر الفاظ عربی خواہ فارسی
 خواہ اردو خواہ انگریزی خواہ ہندی خواہ ترکی اگر ترجمہ اش بالفاظ کردہ شود مطلب از دست نرود
 و اثر و فائدہ و لطف انشائی معنوی کہ مراد از مضمونست بخوبی حاصل و تحصیل این آسان تر و فہم
 نزدیک تر و بکار آمد و مطبوع و طبع خاص و عام چہ مبتدی چہ منشی قریب الفہم بلا عوجاج و تعقید
 مع تقول اکثر تجرید ملاحظین اودہ و ذرا در عمائد مشہور دیار بمقام نظائر انشائی لفظی و معنوی
 مفید کار اکثر لطیفہ سنجان فارسی مخصوص برای اردو دانان و فارسی خوانان دیار ہند

بیان عیب کتاب بہر
 اجمال فائدہ ملاحظہ
 تمام کتاب استنباط
 می باشد

مع مجوزہ اشای علوی حقیقی کہ اشای منشی تقدیر است چونکہ زبان اردو روزمرہ جملی اہل دہلی
ہندست لہذا اہل ہندستان تحصیل زبان اردو تحصیل حاصل و محنت بجا نہ آید رایگان بھض و نسبت
توجہ و توجہ تحصیل آن کمتر دارند و بسبب تعلیم عام قدر و وقت اردو نرود و و انان ہند کمتر
است کہ ہر زبان خواندہ بازاری بکلیف می آید بدینجبت تحصیل اردو اہتمام کمتر دارند و کما
اینجا تحصیل اردو میل و شغف ندارند و در چہرہ یکہ دل را شغف نباشد و طبیعت قبول نکنند
بر چند آسان تر بردن ناخواستہ مشکل تر و العکس بالعکس بہر کاریکہ محنت بستہ کرد و
اگر خاری بود و گلدستہ گردید و اگر محنت نہ بندد دل نخواہد زد بزرگ گل دل آفستہ گردید و بجا
فارسی کہ در تحصیل و نوشتن عبارتش چقدر آسانتر و آسانتر است و طفلان با بصارت ظہیر
تعلیم میکنند و دل برین می نهند بل میدہند خصوصاً شہرہ کینگاں با اردو شنیدہ بشوق
تمام بخواندن کتب فارسی میل میکنند و این نیز خود ظاہر و معلوم است کہ اردو کہ نام زبان
خاصہ بخصیصہ کدام ملک بودہ است مثل عربی از عرب فارسی از فارس و ترکی از ترکستان
و ہندی از ہندوستان اردو را با کدام خاصہ بخصیصہ نبودہ است کہ زبان آن ملک گفتہ آید بلکہ
بہمین خط و املا و الفا فارسی و عربی را در ہندی ریختہ اردو نام نہادہ اند کہ ریختہ نام این ہم
باسمی است و وجہ تسمیہ لفظ اردو و ماہیت و بنامی بان دو بجای خودش در ہمین کتاب ظہیرالاشا
مرقوم است لاجرم اردو در حقیقت عین فارسی الذا و املا و ہم خط ہم خط فارسی متعارف بود
و اہل آن ہند را شغف و توجہ ہم بوجہ مذکور الصدیر بجانب تحصیل فارسی نسبت اردو زیادہ
است کہ از اردو بجزئی ماہر از آنخوش ماہر تعلیم پذیرفتہ و مشتاق اند مگر بزور خواندن فارسی
نوشخوانداری و نمی توانند کرد لہذا چنان مناسب معلوم شد کہ برانی تعلیم اردو و انان خواند
کہ حرف آشنا بودہ اند یک اشای فارسی مختصر عبارت سلیس صاف صاف قریب الفہم چنان
تالیف کردہ شود کہ جمیع فوائد قواعد و خواہی و مصلحت ما و تشویق و ترغیب آسانی بان
اردو عبارت فارسی بیان کردہ شود تا باشتیاق فارسی بدون حکم دینی تاکید کار

باید در کتاب
ظہیرالاشا
ملاحظہ شود

ہرگز سے دوستان خوانندہ و ناخواندہ این دیار ہزاران اشتیاق و تمنا بشوق خود خریدہ
 خواندن آغاز کنند و بدین جیلہ تعلیم پذیرفتہ نوشتہ خوانندہ و ہر ماہر و قادر و شائق شوند
 کہ فارسی و ضمن این خود حاصل است سبب خوش بود کہ بر آید بیک کرشمہ دو کارہ کہ بر
 اندرین فارسی دو خود بخود بدون تحصیل حاصل است علاوہ اگر بصفتہ شدت بدون فارسی دو
 محض تعلیم پذیرفتہ حرف شناس ہم شد تا ہمین اظہار نویسی و زبان بندی حکمت و غیرہ کار
 تواند کرد مگر ترجمہ زبان اگر مشاغل فارسی قانع نتواند بود و لایموم اردو بدون فارسی انی تمام چنانکہ فارسی
 فارسی بدون چاشنی عربی بی نمک است پس فارسی دان را اردو کی مل بدون تحصیل خود
 حاصل از خواندن اردو محض فارسی انی غیر ممکن کہ اردو محملج فارسی است نہ فارسی محتاج
 اردو و طریق تحصیل اردو درین انشاہی فارسی این است کہ ہر قدر کہ این انشاہی فارسی بشوق و
 خاطر خود با بدیہی تعلیم سبق خوانندہ باشند همان سبق ہر روزہ را بعبارت اردو کہ بدان
 ترجمہ کردہ اصلاح میگرفتہ باشند تا بخواندن چہنمین فارسی نوشتہ بخوانند بجزئی تمام مہارت می
 و تفصیل مضامین کتاب ملاحظہ فرست کتابک بصفحات اداس کتاب ترتیباً بندی اوراق و
 صفحات بقید ہندسہ نوشتہ شدہ است بجزئی معلوم مینوآند شدہ امیدار خداست کہ بملاحظہ
 طرز تحریر صاف صاف مطلب خیر ما تقید صاحبان قدر شناس معنی فہم سخن سنج ارباب کواکب
 عالی طبع حکم طبع بدین بند نکتہ دیگر کہ فہمیش ضرورت است اینکہ اگر ضرورت و حاجت
 تحریر و معاملات و مقدمات و واردات نویسی یا مطلب نویسی یا جواب نویسی یا اظہار نویسی یا
 اخبار نویسی یا احکام یا جوابی یا خطوط خانگی یا عوض مدعای خود یا دست آویز و اسناد
 غیرہ ضرورتی باشد کہ محض برائی بچنین کار یا نوشتہ خوانندہ آموختن ناگزیری افتد و بدین
 مقامات طرز تحریر صاف صاف مطلب خیر قریب الفہم در کاری باشد تا مطلب کا تب بدقت
 و غور باسانی تمام بدین بینندگان مکتوب البید در آید و بچگونہ وقت و اشتباہ در ادراک مضامین
 واقع نشود و اصل مطلب کتاب از نامی مکتوب البید بر ہم خورد و در اصل مدعا اشتباہ واقع نشود

بیان وین تحصیل
 اسناد اردو بدین
 انشاہی فارسی
 معنی فہم سخن
 سنج ارباب کواکب
 عالی طبع حکم
 طبع بدین بند
 نکتہ دیگر کہ
 فہمیش ضرورت
 است اینکہ اگر
 ضرورت و حاجت
 تحریر و معاملات
 و مقدمات و واردات
 نویسی یا مطلب
 نویسی یا جواب
 نویسی یا اظہار
 نویسی یا اخبار
 نویسی یا احکام
 یا جوابی یا خطوط
 خانگی یا عوض
 مدعای خود یا دست
 آویز و اسناد
 غیرہ ضرورتی
 باشد کہ محض
 برائی بچنین
 کار یا نوشتہ
 خوانندہ آموختن
 ناگزیری افتد
 و بدین مقامات
 طرز تحریر
 صاف صاف مطلب
 خیر قریب الفہم
 در کاری باشد
 تا مطلب کا تب
 بدقت و غور
 باسانی تمام
 بدین بینندگان
 مکتوب البید در
 آید و بچگونہ
 وقت و اشتباہ
 در ادراک
 مضامین واقع
 نشود و اصل
 مطلب کتاب از
 نامی مکتوب
 البید بر ہم
 خورد و در اصل
 مدعا اشتباہ
 واقع نشود

ہرگز سے دوستان
 خوانندہ و ناخواندہ
 این دیار ہزاران
 اشتیاق و تمنا
 بشوق خود خریدہ
 خواندن آغاز
 کنند و بدین جیلہ
 تعلیم پذیرفتہ
 نوشتہ خوانندہ
 و ہر ماہر و قادر
 و شائق شوند
 کہ فارسی و ضمن
 این خود حاصل
 است سبب خوش
 بود کہ بر آید
 بیک کرشمہ دو
 کارہ کہ بر
 اندرین فارسی
 دو خود بخود
 بدون تحصیل
 حاصل است علاوہ
 اگر بصفتہ شدت
 بدون فارسی دو
 محض تعلیم
 پذیرفتہ حرف
 شناس ہم شد تا
 ہمین اظہار
 نویسی و زبان
 بندی حکمت و
 غیرہ کار
 تواند کرد مگر
 ترجمہ زبان
 اگر مشاغل
 فارسی قانع
 نتواند بود و
 لایموم اردو
 بدون فارسی
 انی تمام
 چنانکہ فارسی
 فارسی بدون
 چاشنی عربی
 بی نمک است
 پس فارسی
 دان را اردو
 کی مل بدون
 تحصیل خود
 حاصل از
 خواندن اردو
 محض فارسی
 انی غیر
 ممکن کہ اردو
 محملج فارسی
 است نہ فارسی
 محتاج اردو
 و طریق
 تحصیل اردو
 درین انشاہی
 فارسی این
 است کہ ہر
 قدر کہ این
 انشاہی فارسی
 بشوق و خاطر
 خود با بدیہی
 تعلیم سبق
 خوانندہ
 باشند
 همان سبق
 ہر روزہ
 را بعبارت
 اردو کہ
 بدان ترجمہ
 کردہ اصلاح
 میگرفتہ
 باشند تا
 بخواندن
 چہنمین
 فارسی
 نوشتہ
 بخوانند
 بجزئی
 تمام
 مہارت می
 و تفصیل
 مضامین
 کتاب
 ملاحظہ
 فرست کتابک
 بصفحات
 اداس کتاب
 ترتیباً
 بندی
 اوراق و
 صفحات
 بقید ہندسہ
 نوشتہ
 شدہ
 است
 بجزئی
 معلوم
 مینوآند
 شدہ
 امیدار
 خداست
 کہ
 بملاحظہ
 طرز
 تحریر
 صاف
 صاف
 مطلب
 خیر
 ما
 تقید
 صاحبان
 قدر
 شناس
 معنی
 فہم
 سخن
 سنج
 ارباب
 کواکب
 عالی
 طبع
 حکم
 طبع
 بدین
 بند
 نکتہ
 دیگر
 کہ
 فہمیش
 ضرورت
 است
 اینکہ
 اگر
 ضرورت
 و
 حاجت
 تحریر
 و
 معاملات
 و
 مقدمات
 و
 واردات
 نویسی
 یا
 مطلب
 نویسی
 یا
 جواب
 نویسی
 یا
 اظہار
 نویسی
 یا
 اخبار
 نویسی
 یا
 احکام
 یا
 جوابی
 یا
 خطوط
 خانگی
 یا
 عوض
 مدعای
 خود
 یا
 دست
 آویز
 و
 اسناد
 غیرہ
 ضرورتی
 باشد
 کہ
 محض
 برائی
 بچنین
 کار
 یا
 نوشتہ
 خوانندہ
 آموختن
 ناگزیری
 افتد
 و
 بدین
 مقامات
 طرز
 تحریر
 صاف
 صاف
 مطلب
 خیر
 قریب
 الفہم
 در
 کاری
 باشد
 تا
 مطلب
 کا
 تب
 بدقت
 و
 غور
 باسانی
 تمام
 بدین
 بینندگان
 مکتوب
 البید
 در
 آید
 و
 بچگونہ
 وقت
 و
 اشتباہ
 در
 ادراک
 مضامین
 واقع
 نشود
 و
 اصل
 مطلب
 کتاب
 از
 نامی
 مکتوب
 البید
 بر
 ہم
 خورد
 و
 در
 اصل
 مدعا
 اشتباہ
 واقع
 نشود

که همین طرز تحریر عام فهم بجای آید و مفید مدعا و هم در زمانه راجح و متعارف است و آموختنش
 نیز نسبت رنگین نویسی قانیه پیمانی آسان ترست بخلاف این رنگینی و مهارت آرای و شاعری
 و ذوق هیدین با تجنیس لفظی و معنوی و خطی با لطائف و ظرائف بالفانی یا اجمل و لغات غیر متوسل و در بعضی
 و معاملات و تحریرات متعارف حرف کردن نهایت معیوب و متروک و ممنوع منافی در عابله
 بجز آن مدعا و مایه فرر کمال می باشد و آموختنش مشکل تر و مدت و مشقت دراز و استعداد
 کامل مهارت و استحضار تمام در جمیع علوم میخواهد و حاصل ازین خصوصاً در معاملات بجز
 ایتیح نیست که بجز بعضی بلکه غریب است و مشقت را بجان معجزه ارباب نه شایسته نشا
 را بعین قسم تحریرات رنگین و لطائف و ظرائف و شاعری و لغاتی و صنایع و بدائع موزون
 و مقفی اسجع و مرصع و تلیع و تجنیس شوق و رغبت تمام و پسند طابع و میلان خاطر نوعان
 ناگوار قاده است که انداناکر بعضی بر عایت رغبت خاطر و دلچسپی ضیافت طبع ارباب باشد
 بعضی نقول تحریرات رنگین و شاعری و لطائف و ظرائف و صنایع لفظی و معنوی هم
 بطور نظایر داخل کرده بعد از فرر و آفات آن آنچه بر خود گذشته و با تبحر خود
 بود بیان کرده شد و باز مواقع و مقامات فوائد و تاثیرات هم آنچه بر خود گذشته و بجز
 خود در آمده نوشته شد که بنا بر رنگینی و لطائف منشیانه و مبالغه شاعرانه و زوائد فضول خالی
 از مطلب همچو مقامات می باشد تا شائقان انشامی لفظی خالی از رنگینی آنست که فنی و بی
 کفنه خصوصاً در ابتدای تمهید سخن به بیان معنی و ماهیت انشامی منور و حمد و نعت بطور
 براعت استهلال خود بخود پیدا است که آمد معلوم میشود نه آورد و در بیان انشامی لفظی و معنوی
 آنچه بجملاً حال غدر عام در فتنه لکن و صورت آبادی و دیرانی قیصر باغ از خامه برآمده
 البته لائق انتقادات و ملاحظه از باب نشا طلب است که با همه مبالغه شاعرانه از مرتبه عدول
 و ثقات و صحت روایت و واقعیت بر نمانده لطفاً همچو طرز بیان ملاحظه تعلق دارد
 که وجدانی است نه بیانی قانیه پیمانی و کلا نظریاتی است که کمال آنست که رنگینی

ز حال بالا جمال مولف هم ملاحظه کنندگان کتاب را نگاه شدن فرود ترست تا بر صحت نقول
 تحریرات اکثر سلاطین و وزرای او و هم بر عذر کم استعدادی و بیخردانی مولف جمیع موجه
 و شاهدی دل بوده سبب پوشی و عذر نویسی و مایه صلاح ارباب صلاح گردیده از حرف
 گیری و ایراد معذور باشد که انشای کتسابی و اطای لفظی نبوده است بلکه طبعی و معنوی است
 سزا در مقام جنی نظر بوده بر لفظ و بلفظ و خط چو بود و غرضش فلیس لمانه بشاعری چو بود
 اعراض متر فرجه در اعراض مضمون بود میان فرمایه

آدم بر بیان حال مولف

تغی میباد که مولف کتاب دو پشت خود و شش دوره سلطنت او ده که زمانه او اول مسند
 نشینی نواب سلطان ابروی مطابق ۹۶۲ هجری بود تا آخر عهد سلطنت حضرت سلطان عالم محمد
 واجد علی شاه که هفتم فروری ۹۷۰ هجری مطابق ۱۸۶۸ هجری بود و بعد از آن
 دفتر انشا و مسودات نویسی عمدتاً بجات و وثائق و جواب نویسی خطوط و محبت نامجات و دفتر
 اعظم گورزی کلکته و جمیع تحریرات و معاملات متعلقه دفتر ریڈنمی اوده و دفتر خرنلی و
 خشکی و دیوانی متعلقه کار خاصل ده مدت العمر خود ما مورمانه و بزرگمال تدین و علم انشا
 و نیکو خدمت های والد مولف که غنشی مسعود نام بود نظر اتفاقات و زرا و سلاطین اوده و بزرگان
 مولف در هر حال بدرجه کمال ماند که حکایت ما از ان در دیار لکنو هنوز باقیست از آنجاست
 که بیگونه نسبت تحصیل علوم درسی هم نرسیده بود که تسن و آرزوه را الکی زمانه او اول نشینی
 غازی الدین حیدر که ۹۷۲ هجری مطابق ۱۸۶۸ هجری بود کتاب گلستان شاید باب دوم
 میخوانده باشم که به حکم تامه بی مرضی و انکار و امتناع والد مولف از کتب مدرسه علم کشیده بکار
 انشا و مسودات نویسی و نقل نویسی تحریرات و دفتر سکر برمی وزارت او ده ما مور گردند و در
 وقت لفظی نواب معتد و ایه بهادر بکمال رفت پدرانه بفرزندی خود گرفتند از آنجاست که اکثر
 وثائق و عمدتاً بجات و تحریرات معاملات انگریزی درین شش دوره سلطنت او ده

بیان زندگی اطفال
 بالا جمال مولف
 تا صحت و ارباب
 و بزرگان
 و خدای
 عبارت از
 و بزرگان
 و بزرگان

و بزرگان

بستودانت و الذم مولف یا مولف بوده اند خصوصاً از وثیقه دوامی بابت لون چهارم مقدار
 یکتگر و زرو و پنجه که در یکم محرم سنه ۱۲۱۰ هجری بعد منظوری سفارت عمومی مولف در کلکته که مولف
 خلیل الدین خان در نام و خطاب دو اهل خزانه مکر انگریزی شده بود آنهمه از سعی کوشش
 و صلاح دهنی مولف از دست مولف بعین آمده بود و همه بدات و دفعات وثیقه این لون
 دوامی به تجویز و رای و دست و قلم بسوده مولف بقلم آمده که اکنون بعد برپی و تلف تمام
 کوانچه و فاقه سرکارین با یام غدر در عملداری ثانوی انگریزی از علم و یاد و نشاندنی امداد
 مولف از بابت قزو وثیقه انگریزی را چنان بدرد و تقویت ما رسیده که چندی استخوان خوشنودی
 کمال بطور شایسته بدست و قلم خاص صاحب قلم مقام حیف کشته بهادراوده بالاقاب حاصل گردید
 و یکتک بعضی قوانین و نفعات و نالوق و عمدتاً بحاجت بدست و قلم و تالیف و ترتیب یافت بدقت
 و وثیقه داخل است که همان به تقسیم مشهوره خوابداران و وثیقه بجز در دستور العمل بوده است ازینجا
 که از ایام طفلی تا حالت تحریر که سنین عمر مولف غالباً از نهاد تجاوز کرده باشد نوبت تحصیل
 و تدریس علوم درسی کتابی و مشق تحریر حسن خط از ثلث و نسخ و نستعلیق و غیره نرسیده و نه
 باینطرف حاجت و ضرورت افتاد که صاف نویس و گرد بود و مقام عبارت ارای و انشا بر روی
 و لغاهی و قافیله بجایی و شاعری و زنگینی مثل تاران و منشیان سابقه سلطنت تیموریه
 درین دفتر بجز مطلب نویسی صاف صاف نبود که آنجا تحریرات و مکاتبات و معاملات با اهل
 زبانان فارسی با هم گرد بود و اینجاری سخن و کتابت مالی نیز زبان بود که فارسی هم محتاج ترجمه
 انگریزی بود تا زنگینی عبارت چه رسد لاجرم سوای مطلب نویسی صاف صاف درین الفهم
 هیچگاه باینطرف حاجتی و الفتافی نشد و نه فرصت تحصیل و کتابت این انشا نفعی لفظی کتب
 حاصل محض بوده دست داو و اکنون که با نیم کاری نموده است بلکه اردوی سندی
 محاورات خاص اهل این دیار در کار است نجاست که نظر بر قواعد انشائی آن اهل زبانان
 فارسی درین تحریر طبعی نبوده است و نه حاجت بانست و خود را استعداد آن و نه از چنان

مجلس
 بابت سفارش
 ذمت انزالی مولف
 در تمام
 مدارج
 و غیره
 درین
 دوران
 آن

تحریر کاری بیکشاید که متانی مطالب و برہن کارماست چنانکہ نظائر و ماہیتش در عین
 کتاب بجای خود شرح داده خواهد شد ہر گاہ نظر بر الفاظ و قوافی و رنگینی عبارت آرائی آمد
 لطف بیان اداسی مطلب مضامین باقی نیماند پس ہمین الشامی اطالی طبعی آنچه بیان واقعہ
 خود گذشتہ و با متحان خود آمادہ بود کقول از تحریرات در مقام نظائر و تمثیلات بحائمی
 خود را کہ بتبیل بیان افتاد سخن بسلسلہ کلام مناسب مقام افتادہ تجارہ در آمد از آنجا است کہ مثل
 کتب متعارف ترتیب اب و فصول و دفعات و مقامات را بگنجایش و موقع نمود کہ در سلسلہ
 بیان حکایت ظفرہ و تفرقہ واقع میشد اصل معاکہ طرز بیان سریع الفہم مطلب است بخوبی
 حاصل تا آمد و روانگی قلم بتیکلف یافتہ شود و آورد و ساخت و سخن آرائی و تصنع نباشد
 لاجرم در چنین صورت و اعتراف لاعلمی گنجایش ایراد و اعتراض الزام برین الشامی معنوی
 و اطالی طبعی عند الانصاف باقی نماند کہ خود مولف کتاب لاعلمی کم استعدادی خود را نشانی
 لفظی و اکتسابی معترف است چنانکہ بالا نوشته شدہ درین مقام معنی نظر بود بلطف بلطف و
 چو بود و خوشی قلینس کھابہ بشاومی چو بود اعتراض معترف بہ و در اعتراض مضمون بود بیان

مستجاب
 بنصرت
 و کتب
 و غیرہ

و چہ دیگر در عدم التزام و ترتیب ابواب و فصول است کہ

گنجایش محو طرز بیان و چنین تحریر و تقریر بدون مخاطب صحیح و مکتوب ایہ موافق درست نامی
 از نجاست کہ این تمام کتاب منہی بر نقل یک خط است کہ سبکی از اجاب معنی فہم در بیان
 و معنی انشا نوشته شدہ بود پس در مجموع خطوط جوابی نظر بر جواب سوالات سائل مقدم می باشد
 در ترتیب ابواب و فصول چون سخن دراز شد و بسط خط با جزای چند رسید کہ کتاب تمام شد و نیز
 ماہیت انشا تمام شد از باب تا نہ شائقان انشا را بچنین طرز تحریر عام فہم غیبی وافر دیدہ شد
 و در محاطات و دستورات دفاتر و مدارس سرکار و ادارہ و ارج تدریس و تعلیم زبان اردو و کثر
 و فارسی کثر دیدہ شد و الحی کہ استخوان و مصالح این امری در جہان بان اردو بر فارسی مخصوص
 ہمین بار و نواح بجای خود در ہمین کتاب مجہ و مدلل نوشته شد لاجرم نظر کمال شغف و

و چہ دیگر در عدم التزام
 و ترتیب ابواب و فصول
 است کہ

و

طبایع از باب اینها با فعل برای چندی مصطلق که با انوشته شد بحال الوقت همین نقل
 یک خط را که با نقل جامع و مانع بود و خطبه حمد و لغت و دیباچه نامی شهنشاه جهان و جهانیان
 با القابها ازین نیت افزوده بصورت کتاب مانوده شد و لطف حسن طرز بیان خود بر آریاب
 معنی پوشیده نمیتواند مانند کار ابتدای خطبه حمد و لغت تا تمام دیباچه بلکه تمام کتابت بی سخن
 بر بیان معنی لفظ انشاء کفر که در آیه کریمه هو الذی انشا کفر الم و اورد است
 در ضمن این معنی لفظ انشاء تمام حمد و سپاس لغوی الهی در سپاس الهی تمام لغت حبیب علی الهدی
 علیه السلام در ضمن همین شکر و سپاس الهی بیان صفات واقعی خیر محض فیض عام شهنشاه مجازی که
 بیان واقعی راست بر است ظاهر و باهر است بلا تصنع و مبالغه شاعرانه بر سبیل قناعت و سخن آید
 تا آنکه بی تکلف باشد نه آورد و هم تمام کتابت بیان اهمیت و معنی انشاء در ضمن شکر و سپاس لغوی
 الهی تمام کرده شد و طرز بیان بی تکلف صاف صاف بر روانگی تحریر و سلاست بیانی خود و طبع
 مستعدان معنی فهم جامینند که نقلها از مسوده نادرست برده اند و در طبع چنین کتاب خوب
 طبایع اهل این دیار بدون آشنایی پسند و حکم حکام وقت خصوصاً فاتان جهان خطیو
 گیهان خداوند خدایگان شهنشاه زبان و زبانیان با سما و القابها بحال و استطاعت
 مولف نبوده است مگر چون بدون طبع شیوع چنین کتاب مستند و بدون شیوع
 عام و تشوخی نامی متعدد بملاحظه مدوح در آوردن باختیار مولف نبود و بدون ملاحظه
 و پسند و حکم حکام الوال اباب ممدوح اجرا و درون تعلیم این مدارس و یار آورده عسیر
 لغز تمام فوائد و مصالح بالفعلی در طبع در آورده بدین چنین کتابت ای اهل دیار نمیدر
 کتابت شایع داده شد تا بعد ملاحظه و غور آنهمه مراتب آنچه برای ارباب الوال اباب حکام حکم و کجور
 فرمایند بجا و مناسب خواهد بود آنچه بدون فعل مبالغه شاعرانه و بدون رعایت رنگینی عبارات
 و تشریح اندکی از حال بیان واقعی راست بر است شهنشاه جهان و جهانیان و فرانسوی
 ممالک انگلستان هندوستان با القابها و خطاها موجه و مستند و مدلل و منصوص و قف

این کتاب
 در کتابخانه
 مجلس شورای
 اسلامی
 تهران
 ثبت شده است
 شماره ثبت
 ۱۳۱۳۱۳۱۳۱

خامه قرطاس است ملاحظه آن مضامین اگر برتر جدا نگری خواهد شد امید از خداست که کاتب آن در مقام صحت بیانی دراست نویسی از قدر دانی و ابدال مراتب عز و امتیاز محروم نخواهد ماند رخ گر قبول افتد ز بی عز و شرف نه چنانچه بالا بجای خود نوشته شده نفس بشری گرمه یکت شرسست بدنی عیب بیکیس نفع بشرست بدلیکن نظر لطف شهنشاه گرسنت که خود همه عیب بدین بنده درست بد به عیب که سلطان پسند دهنه است بد چون بقای نام نامی همه شایان بقی ابدال هر از کتاب است و یادگار مصنف و مولف از قدر دانیهامی ^{سلاطین} است لا جرم سه فدوی طعیرا نقطه این آرزو بود بد تا هر چه مقتضای کره های او بود بد نوع من قال در قابل سه سخن بود صفت شاه آستن از ان سبب است بد که پیش از آن سخن منصفی بود و مارا بد و اگر نه منقبت آفتاب معلوم است بد چه حاجت است ^{کتابت} طهر در دنیا یابد

تقل خطی که در ایست و صفت و معنی انشا بر یکی از احباب صابوق و مکتوب السیه موافق بطور قاهره کلین نوشته شد که مکتوب السیه بل چنین تحریر مخاطب صحیح بود در آخر کتاب فعل بعض خطوط مکتوب السیه نیز نظر از کتاب لفظی معنوی بر افاده و تعلیم طابع انشا پسند شما سیرده خواهد شد ان شاء الله تعالی

در حقیقت ابتدا می کتاب طهر لائش از مقام توان است

بسم الله الرحمن الرحيم

قلم بدست خیال از مدبسم السیه مراد ساخته ام از سواد دوده آه و حریر جان بی کافذ ز خون ^{شرف} حریر خامه بود لا اله الا الله و هذا انشای فخریه رقم از تو گو یا شود زبان قلم سسلا کمال قبلا وقت الصباح همیچر ذیوها فوق الاقاصد ^ع آنکه اکثر بنویسند که خیرست اینجا بهت خیرت انجامز خدا است عا به غلط است اینجا که خیرست در پناه ممکن تا که معلوم کرد و خبر خیر شما پس اگر خیرتم هست شمارا مطلوب بد تا کنید از خبر خیر خود آگاه مرا به خیر من چون همه البته خیرت است ^ع حس علی الخیرک خیرنی و اذ الیس فلا آدم بر جان سخن حضرت من اول معنی لفظ انشا باید است آمده خامه بدست دل باید سپرد سه رسی آنکه بر درون که چون

ت
کتابت
بسم الله الرحمن الرحيم
در حقیقت ابتدا می کتاب طهر لائش از مقام توان است
بسم الله الرحمن الرحيم
قلم بدست خیال از مدبسم السیه مراد ساخته ام از سواد دوده آه و حریر جان بی کافذ ز خون
حریر خامه بود لا اله الا الله و هذا انشای فخریه رقم از تو گو یا شود زبان قلم سسلا کمال قبلا
وقت الصباح همیچر ذیوها فوق الاقاصد
آنکه اکثر بنویسند که خیرست اینجا بهت
خیرت انجامز خدا است عا به غلط است اینجا که خیرست در پناه ممکن تا که معلوم کرد و خبر خیر شما
پس اگر خیرتم هست شمارا مطلوب بد تا کنید از خبر خیر خود آگاه مرا به خیر من چون همه البته خیرت
است حس علی الخیرک خیرنی و اذ الیس فلا آدم بر جان سخن حضرت من
اول معنی لفظ انشا باید است آمده خامه بدست دل باید سپرد سه رسی آنکه بر درون که چون

که چو من به خامه گیری و حرف نگاری و لاجرم توان است که معنی انشا نو پیدا کردن
 و آفریدن است که صفت خاص آفریدگار است چنانکه میفرماید *عَالَمٌ مِّنْ عَالَمَاتِ الشَّجَرِ كَمَا*
سَمِعْتُمْ مِنَ الْمُنشِقُونَ و مناسبت همین معنی در صطلح حرف هم از اطلاق لفظ منشی همین
 مفهوم خاص را دست که دلائل فوجیه و مضامین عالییه از طبیعت خود پیدا کند تا اطلاق
 معنی لفظ انشا بر و صادق آید و عبارت بقدر فهم و ادراک استعداد مکتوب الیه باشد و نظر
 تحریر چنان بسلاست در کار است که بلا وقت و تکلف با ادراک مکتوب الیه در آید بلکه قبل
 خواندن الفاظ تا متر نفس المدعا بر خاطر ملاحظه کنندگان جاگزینند نه که بتلاش کتب
 و فکر و غور طبیعت مکتوب الیه بر نشان شود و کتاب یا ناخوانده سهل گزارد و دعای کتاب
 حوت شود آری در بعض مقامات خاص که کنایات و اشارات و اصطلاحات از پیشتر قرار می بند
 تا آنچه بدگیری اطلاع کردنی نباشد بجهان اصطلاحات خاص بهر یک می نویسند و در نیمه که بنیده
 اینقدر پی میسر و که البته درین اصطلاحات خاص از پی و گستره بوده است لهذا چنان
 مخالف هم قرار میدهند که بنیدگان بجز معنی ظاهر بناطه مستعملی نبرند و اهل مدعا که مکتوب الیه
 خاص است معنی مستره که فی لطن انشاء اند بخوبی فهمیده مطلب سعدی در یاد چنانکه نظر
 این انشا الیه بجای خودش می آید اینجا که مراد از بیان تحریرات معاملات بخاریه و مره
 متعارفات است لاجرم در بگو تحریرات متعارفه ضرورت که بیچگونه تعقید و احوال در عبارت
 واقع نشود همان صاف بی تکلف مطلب خیز باشد که طبیعت مکتوب الیه جو یا مشتاق
 اصل مدعا است و کاتب خط قافی پیمایی و عبارت آرائی و لغافی نموده لغات غیر مانوس را هم
 در بافته طول ممل کرده است قطع نظر از فوت مطلب هیچ فراشی مشکوب الیه و دلیل کم
 مایگی کاتب است و معنی لفظ انشاء هم در اینجا صادق نمی آید که الفاظ و لغات مشکوب غیر متعارفات
 از طبیعت خود نو پیدا میکند و اگر از طبیعت خود الفاظ نو تراشد تا اطلاق معنی انشا بر
 صادق آید مصل و ناموضوع و دلیل کمال مناسبت کاتب اهد بود تراشا بر و از پی لاجرم

معنی خاص مدعی
 آید و نشانها آفته
 آید و نشانها آفته
 آید و نشانها آفته

طرز تحریر و این اقسام منقسم میشود اول رعایت فهم و ادراک مکتوب الیه بر همه مقدم که گویند
 این اسامی تخیلی قد و غم و طهر و و هم در معاملات و مقامات جوابی حجت بود این موجب
 دستزد و قوی و طرز تحریر صاف صاف مطلب خیز در کاری باشد که تعقید و احوال چندان
 باشد تا طرفشانی و مکتوب الیه را بچگونه ساخت و آور و معلوم نشود و گنجایش از یاد و گرفت و
 الزام بدست نماید تا قول کاتب اجمعی نگیرد و معین قول خود نگردد و تیغ مرا ازین گرفته برین
 نه از نماید لحاظ بچگونه باریکیها در تحریرات مناظره فرور ترست تا طرفشانی از قول کاتب استماع قول
 و بند نکند و در رعایت لفاظی قافیہ پیمانی و عبارت آرائی که نظریه بچگونه باریکیها کمتر می ماند اکثر ناگوش
 خورده اند مسموم خیز از ابتدا آنقدر دور نباشد که از مطلب دور افتد و مکتوب الیه را بدقت و ملاحظه
 اندازد و یا معانی دیگر شافی بدعا پیدا کند چهارم لفظ تابع معنی باید نه معنی تابع لفظ پنجم
 تا امکان الفاظ متعارف و مستعمل عین بکار برد تا مکتوب الیه نازک مزاج محتاج قراح و قلمساز
 بوده مکتوب را ناخوانده و انگزار و یا از رعایت اخلاق و وقت و دشوار فهمی نشن رسیدگی کند
 بل چنان طرز تحریر در کارست که بخورد دیدن سطر اول دل ملاحظه کننده را چنان حکم تمام
 بخورد در کشد که بدون ملاحظه تمام و کمال قرار نگیرد بلکه یک نظر دیدن سیری نه پذیرد و نظیرش
 تحریری که بنام همی حضرت سلطان عالم باقی و تارک سلطنت فانی غر زنده نوشته شده بود کافی
 بوده است که با همه کم التفاتی با ملاحظه کواغذ تا تا میگردن بپس رسیده بود از رعایت اعلان
 حاجت بیان ندارد که در آن عالم ابتدای قلع و لیم فور و دور از حال حساب کرده بنام شاد
 یک یکتا جدا جدا بحساب اعداد و حروف زر سرخ و سفید از درایم و دنانیر آمده بود و تحریری
 که بدست قلم و انشا و لسانی خاص است با تمام بدایع و استحسان تمام و اشتیاق تحریر و گویند
 بود خود معروف عام است و بطالع اخبار هم در آمده نقلش بجای خودش در نظر اقسام انشا
 مرقوم میشود یک فقره از آن در اشتیاق و صفت انشا بطور انموزج این است جنبا تصنیف کن
 از ملک صدقات سلکین بیگانه را تم در باید بدان که همه تن مشتاق آن تحریر و پذیر صدق نظیر هم

معانی اقسام انشا
 حاصل معنی بیان
 کلام کسب بیان
 بعد نقل و فهم ازین
 آنگاه
 معنی قول فزون
 بندی و بکارگزاران
 معانی اقسام انشا
 و تاثیر انشا
 باقی و لسانی
 خاص حضرت اقدس
 حکم کمال
 زیب تر باشد

در مدد سانش ویر نیاید سخت الم و فقره اولینش اینست شعاع آفتاب کلا مشرق خیاں در راه
 قلم تابید که سر تا پا محو حیرت گشتم صفای بندش و حسن کلاش که در با قلم بهر دو دست دل
 گرفته ماندم تجدا که هرگز قابل لائق چنین تحریری نظیر بودم لطف و کیفیت وجدانی
 از لب نینج و مگر آنچه از دل خیزد بدل ریزد و صدایش بعوض هر نقطه یک گنج موارید است
 پس قطع نظر از چنین صیغه در چنین وقت و چنان حال تشریحی که لطف و طرز تحریر در آن محو بود
 نازک مزاج کرده باشد از همین فقرات پیدا است در اینجا کاری دیگر هم از قدرت قادر
 بوده است که در همان بدست قدرت اوست لاجرم کار تحریر در چنین موقع نتوان گفت که
 محض کار تقدیر و بیان قدرت موثر حقیقی است زیرا که آنچه تحریر در توحید ذات و کثرت
 صفات قادر حقیقی بودند در مدح مکتوبه که بالا بالا باجمال مکرش کرده شد و آینده نقلش
 مجلس میشود این شاء الله تعالی ششم تا امکان کدام لفظ زائد و بیکار و مکرر آید مگر آنکه
 در تکرار معنی دیگر مناسبان مقام پیدا شود که فائده تکرار می بخشد و این منتهای
 حسن تحریر و صنعت تجنیس تام است که گفته شد لمولفه عیب پیش دوستان باشد منتهی
 عیب پیش دشمنان باشد منتهی و یک قسم فقط تجنیس لفظی است نه خطی چنانکه گفته شد لمولفه
 ای قسم بقدر ز تو آید دلاوی به باجای تشکیک تشریح آن آردی هر کوی عیب بود که عیب باری ای تشکیک من لولا
 بی بهادری به ذات تو از صفات بود و برابر بی به بارتبه تو کس تواند برابری به ایضا
 همیشه لذتی جان بخش از بی جویم به که لب بلب شده یک روز بر لب می به نظیر تجنیس لفظی
 و خطی لمولفه هر آنکه حاجت عالم روا بگرداند به چرا نگاه تو گاهی ز با بگرداند ایضا
 همین است و اند آثار شامت به که آفرشد و عده صبح و شامت به و بعضی قسم تجنیس خطی
 نه لفظی که گفته شد لمولفه نیز از مقام خود ای گفته قامت به که برپا شود از قیامت قیامت
 لاجرم تکرار لفظ و تجنیس اگر معنی دیگر پیدا است تا منتهای خو بهاست و آلا منتهای معانی
 مگر بجزورت مقام جائز داشته اند بشرطیکه قریب نباشد و کاش اگر لفظ یکی از منی دو پیدا

باین خطا تجنیس لفظی
 خطی نشود و در این معانی
 حال موقوف است به

و در معنی مناسب مقام و چسبان باشد تا خوبتر از این صفتی نبوده است که گفته شد ملاحظه
کنیم چو فاضله کو کو چو بنیم آن کور را به بر نیت اشک و چشم بدید آسورا به از حضرت امیر خسرو
در چو صنایع و فنماست که ابعای خردی عبارت از است افاده میفرماید **۵** داریم آنکه حکایت
کنیم بات به لاله غلام روی تو صد برگ زیر پات به هر بر همین که دیدم رخ خوبروی تو به زمار
را گست و لک ز روی لات به و نیز میفرماید **۵** ای چه ذکا کدام کولی به بنیم بنا
کدام روی به شد جامه تن و در تو چاک به سوزن پلکا کدام سونی به از جوهر حباب الکلام
۵ در محفل بساط جامی باید به زمان ساقی گلزار جامی باید به نویسد شو که او کیم است
رحم به در به حالت از در جامی باید به ایضاً من جوهر الکلام **۵** آن دو دلس نو دو کان
نمک است به زدو کانی که دو کان نمک است به بهر یک بوسه لا شوری چند به زندگان لب
زندان نمک است به تا اینکه یک شعر فقط واحد در کتابت اندک مختلف که بزبان فارسی هم
بندی توان خواند از حضرت امیر خسرو علیه الرحمه الامای فارسی **۵** ای ندیم بهای جان کسی
همه سو لیک جای دور بسی به امای هندی **۵** ای ندی بین بهائی جان کسی به همسولیک
جای دور بسی به فرق هندی و فارسی بانگ تامل توان خجیر و هم از دست که الفاظ واحد
قطعه به تبدیل نقوط در عربی و فارسی و هندی بیگفت توان خواند دور هر سه زبان معنی
جدانید امیکند که میفرماید **بیتی** جود تو نیک در عربی یعنی در میان من اراده جود تو
داری و در فارسی بینی خود برید و در هندی دشنام بخش منقط است که بانگ
تامل توان خجیر بیتی خود برید و هم از دست علیه الرحمه که چار شعر موزون بصورت
شریکینند که طبایع موزون آرا بدون غوز و تامل تمام هم نظم و هم شعر موزون تواند خواند که
می فرماید **۵** زندگانی خواجه مستونی غنجدی که در دل آمد سوای آن بر طریق کرده
تخمین بران شعرهای شیرین موقوف حضرت خدایگان سلاطین اعظم هم خسر بهر که این را
به نظم بر خواند آفرین باور طبیعت تو حق که در چو صنایع لفظی جانگاہی و در وقت

فی بیان صنایع
لفظی و معنی
و از متون
و حال دانش

در روح فرسالی و دشواری بسیار است که بمنزله اعجاز است کمتر کسی تواند نوشت و تواند
 فهمید که خون معنی ریخته میشود و اینکه محض اعجاز فروری بمنزله خرق عادت بحدی خاص است
 بود که مثل مشنوی سحر جلال اهل شیرازی از دیگری نشینده شد پس لفظ مکرر بیک معنی قریب
 قریب آوردن که داخل عیب است همچنان اگر معنی دیگر بیک لفظ قریب بیداشود کمال
 نبود و صنعت کامل است که نظائر این در تخنیسات بسیار گشت حتی که بفرق یک نقطه
 هم اگر معنی دیگر بیک لفظ پیدا شود تا بتمام کمال تخنیسات که بمنزله مصرع ثانی ثابت
 میشود که جز این یک باقی کمتر بین صنعت دیده شد در کتابه تا من بودی منت
 نمیدانستم با من بودی منت نمیدانستم رفتم چون از میان تو گشتی پیدا با من بودی
 منت نمیدانستم و نظیر تخنیسات نام خود این شعر معروف است که گفته اند چون از تو گشتی چه چیز
 از تو گشت با چون از تو گشتی همه چیز از تو گشت چه در اینجا است که سیگورید که موبهانه
 میخواهد که موبهانه میخواهد این چند اقسام تخنیسات بطور مثال نظائر بیان کرده شد تا سخن
 همین است که لفظ مکرر بیک معنی لفظی ندارد و بخلاف این اگر از یک لفظ واحد سه چهار جا کار گیرند
 و مکرر نیارند اولی تر و باینجا نزدیکتر است که طریقه کاملین است یعنی فلان جا باید رفت
 و گفت و نامه داد و جواب آورد یعنی باید رفت و باید گفت و نامه باید داد و جواب باید
 از یک لفظ باید چنانکه باید چهار جا معنی واحد کار گرفته اند و کرده آورده اند که از فصاحت
 و باینجا دور است خافتم و ندم و ندم در وقایع و تواریخ نظر بر صحت اخبار و روایا
 هم تراست در نگین شاعری که بر حالت و زین قایده عبارت آرائی و مبالغه شاعرانه نظر
 بر صحت مضمون و صحت روایت کتری باشد و با احتمال مبالغه شاعرانه مضمون صحیح بود
 می نماید از اینجا است که تواریخ منطوقه را مثل شاهنامه و سکنرنامه از ثقات معتبره نوشته اند که
 در مبالغه و زوائد شاعرانه خالی نبوده است لکن در مکاتیب شوقیه که محض فضولی و مشتق
 و مشغله بیکار است و بجز اظهار اشتیاق زبانی و لفظی و شاعری مطلق مضمونی نمیشود و آنهم

مخص خلافت واقع زبانی که در دل خاک نیست فقط زور قلم و خود نمائی که سن هم بخواهد از او دید
 هم بر بافتن می نام تا ازین چه میکشاید که مطلبی بجز خود نمائی بدان متعلق نمیشد اگر کسی
 بچو مواقع مضمون لطیف گوشاوانه و فضول باشد هم سرد مضایقه ندارد که در مقام خدیر مقدم
 مکتوب البیرون تصنیف حافری خود حصه هر کس آن مضمون بگوید گفته و در سفته سه شمرنده تصنیف
 توام از سر الفصاف به هر خط قدم بر تبه نمائی بجایم من خدیر تصنیف خود ای دست چه خواهم بنگاهای
 بحال تیرسم و ای بجایم البته در چو مواقع بقدر معاشرت و طرز مزاج و ادراک استعداد
 مکتوب البیرون هر چه از الفاظ متعارف و اشعار و اقوال عربی و فارسی که آورد و تکلف یافته نشود
 و اختلاط از زیاده بر آشنائی نباشد بواقع و مقامات خودش اگر بکار برد گو از آن حاصل نیست و کتری
 میکشاید مگر برای ضایقت بچو لطایع و مشق طبیعت بجای خود تواند بود نه اینکه همه تن شنب روز
 زواند و فضول بتلاش فقرات و قوافی منبکیده مشق مطلب نویسی که بکار آمد است از دست
 دهد در مقام مطلب نویسی معاملات نویسی فرزند چنانکه میگویند که مصنف بهار و النیس در
 بادشاه وقت بیدین کتابش طلب موده بکار انشای بادشاهی مامور کرد و هرگاه نامه که در ایام بادشاه
 دیگر رسید و ازین منشی تازه بنویشتن جواب گفته شد در وی نوشتن توانست و بجز و او را آن از
 عمده انشای بوقوت شد مثالش بدین نوع توان فهمید که مثلا شخصی سی بر جانیدن
 و صورت گرفت و بجان کشیده گردن هم کردن و بکجا استاده هم پیر زمین بار بار زدن او از
 تنفس از منورین آوردن تعلیم و خویدیر کند که بیدین تا شائیان کوچ و بازار خوشما باشد
 هرگاه غنیمت غالبه در آمد یا دشمنی یا راه زنی تعاقب کرد و آسیب عادت خودش بکجا استاده
 گردن هم کرده از منا خرا و از تنفس آوردن هم با بار بار بر زمین زند مگر قدم پیش نیکیز بود
 تا آنکه سرکب بر قدم نمی آرد پس بچو ترقی بچائی در معاملات همین حاله در کارگاه
 و باری اسپ چند بازار می پیش نمی باشد و مثل سرکب مطلب دش بیا میدید و قطع نشی
 مکتوب البیرون بید کس مع سوزنا بر و حلق خود بدید که گفته شد +

طیبه بیان لطافت سخن
 انشای معنی
 معنی بیان
 معنی بیان
 قافیہ بیانی را در جای
 فصول اول است

<p>بود تلاش جوانی و لفظ و اجتماع لغت نشینی بود بیبری باین نو اندک کجای مدعا به بینی غنیمت گر در پیت باز در زشتت زین می زین می چو طلبش در دلت نه آید چین و دست بدل گشتی گل و گلستان هزار بینی مگر گل بدعا به بینی درین طرف فوت رعایت در انطرف حشر آفرینی</p>	<p>بیان مطلب کما یثاوتسام بر هم خورد و پیوسته چرا که دل یکجای دو لیکن هزار مدعاست در و نظیر این گزین بر سستی بین پس که خوش نمند است مثلث مثلاً اگر کسی بتو نویسد تو باشن بخوانی پس این سخن است اندرین حال حال تو گزیده کن همین لفظ کن قیاس حالش که دید خط مدعا فهمید</p>
--	---

بسیار است
 این سخن
 شاه او در
 معنی از حد
 حضرت
 نام ملک
 تمام

نظیر دیگر خطی است که خلاف رای و خلاف مسوده مولف بوده است از جانب حضرت شاه اود
 حسب ای و مسوده و تجویز کار پردازان جدید تجویز اب نام نامی و محیف گرامی نواب مستطاب گور خیر
 بهادر بالقابل نقل تمام خط که پس مسبوط است مع اصل که در کدام زمانه بدست اختیار مولف بود
 لهذا مجلس بنیاد را که طابع مشتاقان بر سبیل افتاد سخن اینست که تحریر نواب مستطاب علی القاب
 گور خیر شاه از نایب القاب و خطابه بنام نامی حضرت تارک السلطنه سلطان الماتی و تارک السلطنه
 کافی مورخه و موصوله چهارم دی ماه ۱۲۴۲ هجری زمانه اوائل جلوس آمده بود مضافتین به کسب نام
 بطور تمام محبت و انتباه و تفریح الزامات تو در نضاح و هدایت و انیه و اراات الطرق
 دوستانه بکمال محبت و دلسوزی مع نقشه تطمیع بند و بست ملک فوج بقید میعاد و مدت بکلام
 آمده بود و در همین خط که مقامه بعد اولی و کرة بعد اخری بتاکید فرید و انتباه شدید مردم
 بود که در صورت امان و سهل انکاری بی شبهه تمام ریاست اوده شامل ملک سرکار کفنی خواهد
 و آخر در صورت عدم تاثر تخوین و انذار صاف صاف بانترال ع ریاست مع نقل حکم
 و رای صاحبان کورس اف در اکثر کم از ولایت در باب صیرالدین حیدر بادشاه آمده بود
 بهر احوال تمام بی پرده مندرج بود و مقدار در ارضی و طوالت این مسبوط که از چند بند خوانده
 که نقل تمامش در اینجا نوشتن از اصل مطلب و راقادون است اکنون مع الخیر انشا پر داری
 و قوانین بجای اهلکاران تازه اوده بجواب چنین برایت تمام مسبوط ملاحظه کردنی است که وجه

افشردگی و کناره کشی منشی قدیم همین گردید یعنی جواب اصل مطلب بجا خواه بجا خواه عزیز و احباب
 یا تسلیم یا نامنظوری هیچ نبود و محض نگین بهاریه که هنگام رسیدن نام نامی موسم بهار در بهار بود
 و گله دار چمن و تمبره در میدان سرسبز و شاداب تکبیل چنان نغمه سنج و نغمت انبساط چنان شام
 جان می رسید در چنان حال که نام نامی سید جمله مضامین قابل تحسین است و فی الواقع سزاوار است
 که بجز در خاطر اخلاص گزین چون سویدای می ل و نشین گردد فقط اکنون ملاحظه در کار که آخر کار
 نزه و مال چو نگینی و انشا پر دازی بی محل با بر علیت کشید که ظاهر بهر تمام سلطنت میاستند کنیم که همین
 یک انشا از دست رفت تفریح این مضمون مع تقبول تمام این همه تحریرات بشرح و بسط تمام
 در کتاب سرار واجدی و اسرار حکمت مندرج است بلکه درجه تالیف و ترتیب آن کتاب همین
 حسرت افزا بوده اند اینجا بتمام نظیر انشا همین قدر کافی نبود این مقام اعتراض و تعجبین و نظرات
 بلکه شکایت انبیا صلس ان غایت حسرت و دلسوزی است تمام آنی که تمام و الیان او دده از زنده
 نواب شجاع الدوله که شمس العجمی بود تا آخر عهد حضرت جناب مکان امجد علی شاه که شمس العجمی
 بود بگور بردند و هرگز نصیب نشد که برادری ترین وثیقه دار خواه جاگیر دار خود اختیاری باشد
 ممکن نشد حتی که برادری ترین خواجه سراد غلام ز خرید خودش تحسین علی خان و حلیه نامی اینها که
 ادنی توسل زید می هم رسانیدند اختیاری نبود و امکان داشت که گامی نوح اگر بری متعلق
 او دده با دود عمال و تدارک سرکشان متوجه شود در مخصوص همه و الیان او دده چه سر تا که جنگ
 زدند و تمام عمر و اقلام این کاتبان و دست به همین تحریرات فرسود هرگز صورت نسبت که شمس
 بگور بردند و درین عهد حضرت سلطان عالم محمد و امجد علی شاه عکس این بود که با وجود انکار و عدم
 درخواست اینطرف خود صاحب زید نشد بهادریه و اجیرات و اهل و ثانیق و دخل و مانند
 و بر آبی کتک امداد عمال و تدارک باغبان منفرد و سرکش خود و وارد اشتد تا هم از جانب
 سرکار او دده بدولت چنین انشا در نگینی مجمل کار بدینجا کشید که با حضرت و عبرت ما گردید و با
 یا اولی الا بصار ز نهار که چنین تحریر را و پایانه بجا باشد که بر شفقان باطلوع دای

طبع محبت سنی سیرت
 طبع پس بر شکر این
 معجان حضرت اوست
 طبع بیان نظر سیرت
 ای و بیخود سلطان
 وقت در سوره چنان
 نوزدهمین جیل خوب
 سلطنت اوست

۴۰

رای حضرت سلطان عالم باقی بود و ما شد که از زمانه کسیردی که مولف نامب چهرین
 و کز نور بخشیدگی بود حضرت سلطان عالم با همه بی تعلقی با همه تن محو ضایع و نیهای این سرکار انگریز
 در ادنی از ادنی بحریات بودند شاه عادل برین ضایعونی با این است که بجز و اوراک انمنسی که
 صاحب تریڈنت بهاد قریب یکین از اسلحان سپان بزرگ کیت بقصد خریداری تلاش دارند
 تا فوراً همه اسلحان طویل خاص خود را بلا طلب درخواست بعد اسرار و منت پذیرد و اوقف
 رضامی صاحب تریڈنت بهاد نمودند و برگی باقی بمولف حکم شد که بقید رنگ کیت از ارباب
 رساله به تبدیل اسلحان رنگ و در چند روز مهیا کرده شدند پس به چو محور ضایع و نیهای
 تحریر بسیار کاتبان و کاتبان ترخیصی نه پسند خواهد کرد و اینها انیامی منس است که بر است لاجرم حکایت
 خود مینگارم نه شکایت و گریه من خود شده ام چو باعث کشتن خویش به فرود آمدن
 خواهم از دشمن خویش چه عرض کنم چنانچه تحریرات و تجویزات باعث ترک یار و دل شکسته
 گامی نشی قدیم بوده نویسنده سال پیش از عزل سلطنت گردیده بود که رای ستور دانان
 قدیم بمقابله نو دولتان تازه معمول بر بدخواهی بود اندم بر اصل سخن اکنون آن است
 که علت غائی و اصل مقصود کاتبان تحریر چنان می باشد تا اصل مطلب باقی الکتاب در خاطر
 مکتوب الیه بر رعایت مزاج مکتوب الیهی وقت دشقت باسانی تمام فلنشین شود و اگر نوبت ترجمه
 لفظی نیز بیان دیگر افتد مثل انشا یا این نگین اصل عابر نم خورد و در چو تحریر اگر بقدر استعداد و ادراک و مزاج
 مکتوب الیه کدام لطیفه و صنعت لفظی یا معنوی هم در روانگی قلم مناسب مقام و موقع خود بی تکلف آید
 هزار رنگینی و انشا پر وازی فدای آن کجوف می باشد که آنچه بی تکلف لفظی یا شعری یا قولی
 یا مثلثی یا لطیفه حسبتی یا البدییه مناسب موقع و مقام از دل میخیزد و بزدل میریزد که گفته اند
 مع سخن موقع و هر نکته مکانی دارد و حتی که لفظ و لقره مهمل و ناموضوع و غلط از کجای سخن
 بر محل حسبته واقع میشود چنان لطف می بخشد که اگر کجای لفظ غلط اصلاح داده لفظ صحیح
 و درست آرد آنقدر لطف خاص باقی نماید مثلاً لفظ مرض بمقابله تنفا یعنی متحرک الا و سلطان صحیح

همه این سخنون
 بقصد اصلاح است
 نه تخریب و تخریب
 بی وجهی است

متعارفست و ساکن الاوسط غلط محض مگر در مقامی که این لفظ غلط ساکن الاوسط بر وزن قافی
 فرض در وزن عروض از خامه کاتب آورده هر چند غلطی فاش است مگر چون مقام خود است
 چنان لطف می کشند که هرگز در صورت صحت لفظ آن لطف و فائده تصور نتواند بود آن شعر
 قافیة کورانیست که گفته شده است ساکن بر وزن عروض ضعیف و ترکش کی توان شد در وزن
 دیگر اشعار این لفظ قافیة ساکن الاوسط بوده اند سه فرض بمشکل بوده است بقرض به زبان
 دیون باشد فرض به ملاحظه رود که لفظ فرض ساکن الاوسط غلط محض است مگر لطیفه در مقام
 این لفظ غلط بخشد در لفظ صحیح متحرک الاوسط تصور نیست چنان یک بزرگ اهل اجتهاد جمله مکب
 باهمه جمله نادانها در صحبت خاصش از بزرگواران معتد در بهادر طایفه بدعوی شعر گوئی و شعر نموی
 علم آفا و لا حقیری برافراشته خاقانی و عینی را لفظ کتب میگفت در تفسیر خود از متقدمین و
 متأخرین کسی مانند است چون ده سفاهت طیار و میا داشت لاجرم با بیانی فصیح و روح
 شعری چند جمله بی معنی بر وزن قافیة قصیده مشهوره عینی هم بر بسته با دیگر اشعار و فی عینی
 شامل کرده بمقام تلذذ و شاگردی در آمده از نام عینی پیش بزرگ نو طیار سبقتا
 خوانده می شده آن سفیه لایعلم بغرور کمال همه دانیها در آن اشعار جمله معانیهای مهمل
 پوشانیده درس میداد و داد معنی فهمی سخنواست و کتباهت خودش بی بزده منجمله حافظین
 عین مع خود داشته یک یکا بار بار بر خاسته سلام میکرد و دیو جدا نه در خودی بالیدنی زیاده
 و دوستی از آن اشعار جمله که کوزه حافظه میاست در بیجا بمقام نظیر نوشتن ضرورتا که خالی
 از لطف نبوده شتر اوق تباریق زرقچاق بر آید و مقام کند تا که در این نظم قاجار
 مژگون قزاقون اگو قاده روشن نگند بخواه قزاقس حقیق اهل ملاحظه رود که چقدر الفاظ غیر مالک
 محمل معنی محض بوده از که در چنین مقام برای طیار کردن همچو سفینه مشوره کار کرده و قصیده
 عذیبه عینی برین قافیة خود معروف است که گفته است ساقبال و کرم میگردد در باب هم
 همت ترند زنیه لاد نم یابند و تقاضا همچو اشعار جمله در کتاب نفع قضا و قدر بصریح تمام بمقام خود

بعضی گفته
 سخن غلط است
 و بعضی گفته
 سخن غلط است

خوش لطف داده است که البته دینی دارد پس صفت انشای لفظی آن است که لطف آن
 بیان الفاظ خاص مخصوص باشد و اگر ترجمه لفظی آن بزبان انگریزی نماید به اصل مطلب هم خورد و
 لطف بیان لفظی بی لطفی تمام بدل شود لاجرم انشای لفظی همان حال لطف بیانی می بخشد که کتب
 به زبان بیان الفاظ آشنا باشد چنانچه در ضمن صلاحتیوح حضرت سلطان عالم باقی و غیره این شوند
 خامه این چه براند سه نفر عالمیان نقل او چو نقل با به برو که ظل خداست صدک ظاهر
 چون سخن با سخن فهم سخندان بود بر همین یک سخن از سرخ و سفید در ابرام و دانایر مصنف را ما که مال
 فرمودند خود ظاهر که اگر ترجمه چنین شعر با انگریزی کرده شود این لطف لفظی کجا باقی می ماند
 بلکه اصل معنی بر هم میخورد و نکات این شان انشای معنوی این است که بهر زبانی که ترجمه
 کرده شود لطف معنی و مضمون همچنان باقی است چنانکه در مدح مخاطب گفته شد خدا
 جلالت قدر ترا چو وزن نمود و بعرض دگرسی و شمس و قمر چون برین بد بگفته که تو بودی
 چنان گران آمد که آن سبک نعلک فت و این گران زمین و اگر غلط نگم اندرین
 سبانه نیست که خود معاینه باشد بچشم ظاهر همین بد بشتر و صدق مزین شود بدتر و خاص
 فقط همین جلیه خواهد بود و ظاهر همین است که ملاحظه رود که این مضمون را بهر زبان که ترجمه کنند
 لطف معنی همچنان باقی است پس این شان انشای معنوی است که درین نامه همین انشا و کار
 اینکه خود مضمون عالی و بلند خالی از لطف نبوده است چون حال مجموعی بجای خود است
 که بالا مذکور شد فطرت که لطیفه لطیفه بجای خود باشد از نجاست که در کدام زمانه کاتب المودت
 با ستیای دربار داری یکی از حکام وقت که دستور عهد بود حکم تقدیر میباشند که صاحب خانه در
 عین کبری وزارت لشکر قمار بازی که در اصلاح قمار بازان کجترین میگویند مشغول بود
 و کسی را ارباب دربار و ارباب حاجات بار بیانی نصیب میشد در چنان حال که کاتب میخند
 سمد روان بر دارالاستلا با سید بار بیانی ساده بود که یکی از سمد روان حاضر الوقت کاتب گفت
 که از خدمت سلام نصیب نشده است گفته شد که طوائف کثرت و عمره گاه گاه در بیرون

بعد قریان شدن تمام حال بعید قرآن و بعید است مخاطب الیک منسرح بود از سخن
 بهر آیه گفت که معاذ الله جانی که تشبیه در قمار بازی که تبتن میشود آنرا بهر مقام است
 و چون الفاظ تعبیر کردن کمال بی ادبی از مثل تو پس بعید است و گناه عظیم گنم شد که بر خم خود و چون الفاظ
 در مقام مجمل حرف نگوده ام که فهم هر کس بقدر ادراک اوست گفت استغفر الله رب عظیمی و بی ادبی
 خود احترام و عذر نمیکنی بر حرف لغوی بیجا اینقدر سخن پرورشی یعنی چه آخر کاتب را هم از پاره
 برین تاب تحمل نماید فی البدیهه بزبان راند که از طوف کعبه طواف قمارخانه کجاست
 که کعبه یک بود آنجا و کتبین احوال است چه هر چند عند الشرع بهر سخن معاف نتواند بود که کتب
 مقام لطفی ظاهر است ظاهر است که صامح معترض هم بود در آیه سکوت علی اندازد و در
 چنان تعلق اعتماد که در همین طایفه است که از زبان اهلان سبکو وضع بالامی سقف کجی است
 بازی کاغذ باوی بحضور دستور وقت مقرب بار یاب و همه اهل دربار شرفی می سخن و
 قلم معزز پر زرد بان کجی و ندرت و سلک گوشتی عام میان گرد و غبار سلای اشرف
 گردی در غلام گردش سرگردان در آن حال که کاتب اتا ب ضبط نامداول این شعر مشهور است
 تحریف مناسب مقام بکار برده شد که ز خویدیر چانم بکوچه چاره کنم که بار یاب حرفان
 نظاره کنم چون بر نقد قوت متفقد بکتوبیه مساعدت نکرد تا کز مضمون شعاری با
 مقام با نظیر بر بسته و باعث معقول احتقان واقع بعمل آمد که بسطترین صورت وضع
 شده بسط و تمهیل کشید انضمون واقع قبض است که نوشته بکار برده شد چنان
 کفایت میزان ال سجیدی که شد بدم و بار امتیاز چنان که کسی بود سبک پایش بالذات
 هر آن که بود گران قدر آند بزمین ها هکن استخیر سخن از خود باشد خواه از او ستاوان
 مشهور خواه فی البدیهه که آمد باشد نه آورد آنچه موقع و مقام خودش لطف می دهد بجای
 دیگر صورت نمی بندد و هزار گویی و عبارت آرائی فدای آن یک نکته بر حبه می باشد که
 بی مسافه و آید باشد حتی که شعر مشهوره عام هر چند منسی سر اسری داشته باشد بجای

این شعر از اشعار مشهوره است که در این کتاب مذکور است و در این مقام لطفی ظاهر است

بجای خودش که جرئت می سپرد چنان لطف می بخشید که اگر قصد وغور تمام شعری از طبیعت
خود مناسب بمقام تصنیف کند آنقدر لطف نمی بخشید که آورد می باشد نه آنکه چنانچه شاعری بپند و
تخلص بهین را تقریبی بحضور حضرت اوزنگ بی عالمگیر نوبت ملازمت رسید پادشاه عالمگیر بالطبع
از قوه متفرد داشت که بی نظیر سایر خاطر مقرب بمقرب اشاره بخواندن شعر فرمود آن کافر بی ادب
بی محابا بر خواند که **فرادلی است بگهر آتش که چندین باره بکعبه بروم و باز نشنم آواز**
خود ظاهر که چنین شعر از زبان چنان کافر کرده چه قدر که در طبع بجا پادشاه بوده باشد بجا
و جز مناسب مقام نبود که لطافت از زبان گری در کار بود و از زبان پادشاه زیرا نبوده از مردم
بجانب حاضرین نگاه کرد تا کسی فی البدیه جواب لطف مناسب مقام گوید تا اینکه نواب سعد خان حاضر
از چشم و ابروی پادشاه بفرس دریاقت فی البدیه بر محل بر خواند که **خردیسی اگر بکار رود بیرون**
بیاید شوق خراب شد بگسک ریای نهنگ که بشود چونکه ترشد پلید تر باشد به ملاحظه رود که چند شعر متعارف
سازمان بمقام مصنف تصنیف کرده است اینقدر لطف نداده است که در جای موقع و مقام
خودش جرئت نشست اگر آنوقت چنین شعری فی البدیه تو تصنیف کرده خوانده میشد اینقدر لطف
نمیداد که آورد و ساخت می نمود و این آیه بی ساخته گو تصنیف خودش نبوده گرفت کردنش
بموقع خودش زیاده از تصنیف خودش لطفی بخشید پس در تقریر خواه تحریر شعر و لطیفه و شلی که جرئت
و مناسب وقت بمقام خودش چنان می نشیند همین لطف می بخشید حتی که شعر سهل و سلیقه و بی مضمون
هم بموقع و مقام خودش چنان لطف می بخشید که بر هزار شعر پر معنی غالب می نشیند چنانکه بالار کوه
شد قلیف کان کن **افضلًا علیہ** که از آیات قرآنی در سلسله تحریر داخل عبارت شود اگر جرئت با
آوردن باشد چنانکه عند گیلستان شیراز گلستان سخن نغمه سنج است که موسی علیه السلام قارون را
کرد که **اخصین کما احسن الله الیک** نشیند و عاقبتش شنیدی که چه دید فقط ملاحظه
نمود که آیه کلام الله بی تکلف داخل عبارت است نه آورد که بمقام سند و نظیر تکلف می آید
کلن اکتب الحرون را چنان اتفاق افتاد که خدمت نائب وقت دستور نمود نواب را

این شعر را در کتاب
تذکره شاعران
مجلس تصنیف
در بیان آن
نویسند
که این شعر
بسیار
مشهور
است
و در
کتاب
تذکره
شاعران
مجلس
تصنیف
در بیان
آن
نویسند
که این
شعر
بسیار
مشهور
است

نیازی ظلم داشت که اصل نام شان محمد ابراهیم بود بمقام ششگانه شان مسند وزارت همش
 بلند بگاه بکام کونخ ریختی آراسته میشد و بسبب آقید از مصلی هم زیر همان بلند قریب
 می ماند بحسب اتفاق کاتب الحروف در غیبت شان بمقام مخاوی مسند وزارت که جانماز نیم بجای
 نهاده بود بجز نیمه نماز مغرب نیت بست هنوز سوره فاتحه تمام کرده بودم که همیشه زاده شان خطاب
 منظر عینان بهار بداده شامل شدن در رکعت اول بمجلس جانماز پس عجل بودند تا رکعت اول
 از دست نرود و اینجا در تحریر نماز سخن گفتن اشاره کردن رو نبود که مصلی قریب بمقام ششگانه
 نشان داده میشد آخر در همان حالت نماز بعد هم سوره فاتحه این بگفته چه قدر جسته موقع مناسب
 مقام نمود که آمد من آمد بود و آن سخن و این مقام اندازیم مصلی چون نام نایب وقت
 ابراهیم بود و همانجا بمقام ابراهیم مصلی نهاده بود و چنان مقام محو ابراهیم ضمیمه سوره فی البدیهه
 از زبان بر آمدن خود ظاهر که تناسب مقام چه لطف داده باشد پس بچو آیات قرآنی اگر عبارت
 فارسی هم ترکیب یافته مناسب مقام حسید که اور و سکاف معلوم نشود و بطور بند و نظیر نباشد بلکه شامل
 فقره فارسی داخل عبارت شود لطفش دل میداند که بر دل کار میکند چنانچه کاتب الحروف را در مقام
 سلطه چنان اتفاق افتاد که امیران عظام ملک سندان و کلکته بودند تا سپس آنجا یعنی یاد در صاحب
 سخن در اثبات معجزات نبوت آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم از روی کلام الله بیان افتاد و جهت
 بطول شیده از تقریرات نوبت بتقریرات انجمنیده و قریب بطبع در آمدند فقره رفته که تقریری از آن
 بنظر کاتب آمد سکوت در چنان مقام مناسب نشد و دخل مناسب داده شد که خبر شن امیران عظام
 رسانیده مشتاق بقای این کس پرسس کردند چون این صحبت و در بار انجا علی قدر طربت
 هر کس انضباط داشت آنقدر انحصار حال این بنگر مال فرود اتنا و که عزت و قدر و رتبه اینکس بخصر
 حکام و سلاطین وقت تا گنج است در ان حال بچو اعتبارات عوفیه ارقیب خطوط ارباب کس و صاحب
 سکر گوزری و فواین سلاطین همان بعضی از آن بگرم و نیوی هر چند بعبادت الهی که در دنیا
 کرد در مقام سخن فیه که نفس فروتنی با عین اعتبار میباشد و دست خود از زبان خود بیان کردن

نورالانشا
 در مقام ششگانه
 در مقام ششگانه
 در مقام ششگانه